" این زن را پدرش غل و زنجیر کرده است"

آرمان

نشریه دبیرخانه خارجی
سازمان
جوانان و دانشجویان دمکرات
ایران

ضمیمه شماره (۷) اسفندماه ۱۳۵٤

بمناسبت هشتم مارس، روز بین المللی زنان

iran-archive.com

فهرست :

صفحه

تبریک هشتم مارس	۳
سال ۱۹۷۵ء سال زن	٤
زنان ایران برای آزادی و برابری در پیکارند	٥
لوحهٔ افتخار	٦
کلارا تستکین ــ بنیادگذار روز بین المللی زنان	۸
لنین درباره آزادی زن	۱۰
شرایط کار و مبارزهٔ دختران وزنان جوان درصنایع و کشاورزی	۱۱
درکشورهای سوسیالیستی زنان ازآزادی و برابری برخوردارند	۲۳
عقیدهٔ واقعی شاه دربارهٔ زنان	۲٥
زندگی توانفرسای زن دهقان ایرانی	۲٦
سگ درنزد خاندان پهلوی عزیزتر ازانسان است	۳۱
سهم زنان در نظام آموزشی ایران	۳۲
" سادگی نخستین زن ایران "	۳۷
زندگی کودکان قالیباف طی چهل سال تغییری نکرده است	۳۸
" دختر بینوا "	٤۱
خاطره ای از کنگرهٔ بین المللی زنان	٤۲
نمونه ای از فداکاری زنان درآغاز مشروطیت	٤۷
نقش زنان انقلابی درکار مخفی	٤۸

www.iran-archive.com

هشتم مارس، روز بین المللی
زنان را به زنان و دختران
ایران صمیمانه تبریک میگوئیم
و موفقیت آنان را در مبارزه
برای آزادی و برابری
آرزومندیم

www.iran-archive.com

سال ۱۹۷۵ سال زن بود . و متاسفانه ما فرصت و امکان آنرا نیافتیم که سهم کوچک خود را در این زمینه ادا کنیم . ولی اینک فرصت هشتم مارس ، روز بین المللی زنان ، را مغتنم میشماریم و بانشان دادن صحنه هائی از واقعیت زندگی و مبارزه زنان و دختران ایران و نکته هائی درباره آنچه در جهان زن میگذرد امیدواریم این سهم کوچک تا حدی ادا شده باشد .

در تنظیم نوشته های گوناگون این " ضمیمه " بطور عمده خواهران مبارز ما شرکت داشته اند ، و ما بویژه از آنانست که صمیمانه سپاسگزاریم .

آرمان

www.iranarchive.com

زنان ایران

برای آزادی و برابری در پیکارند

بیش از نیمی از جمعیت ایران را زنان تشکیل میدهند و اکثریت مطلق آنان را زنان زحمتکش. و این زنان در خانه، در کارخانه، در مزرعه، در اداره کار میکنند، زحمت میکشند و حداقل نیمی از بار رزندگی را بردوش دارند، ولی مورد ستم دوگانه اند: در بی حقی مردان زحمتکش شریکند و از بی حقی خاص زنان نیز رنج میبرند، و دروغهای شاهانه دراین واقعیت تلخ و دردناک تغییری نمیدهد.

ولی زنان، بهمان نسبت که براین بی حقی آگاهی یافته اند، برای از بین بردن آن، برای نیل به آزادی و برابری خود بپاخاسته اند. این آگاهی اینک بدانجا رسیده است که زنان آزادی خود را در آزادی همهٔ مردم می بینند و برابری خود را در عدالت اجتماعی برای همه. و بدینسان است که جنبش زنان برای آزادی و برابری بصورت بخشی از جنبش عمومی ضد امپریالیستی و دمکراتیک مردم ایران درآمده است.

در مبارزه برای سرنگون ساختن رژیم دیکتاتوری شاه، در پیکار برای استقرار حکومت ملی و دمکراتیک، نقش زنان بویژه در سالیان اخیر افزایش یافته است. این واقعیت را میتوان از شرکت مؤثر زنان در اعتصابات کارگری تا مبارزهٔ وسیع دختران دانشجو، از فعالیت متنوع زنان برضد گرانی هزینهٔ زندگی تا تظاهرات پرشور زنان علیه جنگ تجاوزکارانهٔ ارتش شاه در عمان دید. این واقعیت را همچنین میتوان در افزایش تعداد زنان زندانی، زنان شکنجه دیده و زنان شهید مشاهده کرد.

اگر درست است که بدون شرکت مؤثر و فعال زنان، نه میتوان جامعه را از اسارت آزاد ساخت و نه میتوان جامعهٔ نوین را بنا کرد، آنوقت تردیدی نمیتوان داشت که افزایش مداوم نقش زنان در جنبش ضد امپریالیستی و ضد دیکتاتوری پدیده ایست بسیار امیدبخش، زیرا بحرکت درآمدن این نیروی عظیم اجتماعی، این نیمی از جامعه، و فداکاری و قهرمانی زنان و دختران مبارز، نیروی جنبش ضد امپریالیستی و ضد دیکتاتوری را دوچندان میکند و امید به پیروزی نهائی را به یقین مبدل میسازد.

در روز بین المللی زنان، خاطرهٔ تابناک زنانی را که در راه آزادی و استقلال ایران شهید شده اند گرامی میداریم، به زنانی که اسیر زندان شاه اند درود پرشور میفرستیم و باتمام نیروی خود از پیکار زنان در راه آزادی و برابری پشتیبانی میکنیم و میکوشیم که اتحاد میهن پرستان و آزادیخواهان ایران، اعم از زن و مرد، در مبارزه برای سرنگون ساختن رژیم شاه تحقق پذیرد.

آرمان

www.iran-archive.com

لوحه افتخار

در مبارزه برضد رژیم دیکتاتوری شاه بسیاری از زنان نیز همراه مردان شربت شهادت نوشیده اند و بسیاری دیگر در زندانهای شاه اسیرند. متاسفانه تعداد و بویژه نام شهیدان و زندانیان سیاسی، ازجمله زنان شهید و زندانیان سیاسی زن، دقیقا روشن نیست زیرا ساواک برای پوشاندن جنایات خود باتمام قوا میکوشد نام شهیدان و زندانیان سیاسی را پنهان نگاهدارد. لذا آنچه که دراین لوحه افتخار میخوانید، فقط آن چیزی است که تاکنون بدست آمده، و گرنه تعداد زنان شهید و زندانیان سیاسی زن بمراتب بیشتر است. وظیفه همه نیروهای انقلابی است که بایافتن نام شهیدان و زندانیان سیاسی این لوحه افتخار را، که از یکصد سند زنده بودن مردم میهن ما و از سوی دیگر مدرک جنایات رژیم شاه است، تکمیل کنند.

نام زنان شهید

منیژه اشرف زاده کرمانی (تیرباران شده است)
مرضیه احمد اسکوئی
مهر نوش ابراهیمی

www.iran-archive.com

فاطمه (کاترین) عدل
فاطمه شمس نهائی
فاطمه افدر نیا
فاطمه حسین پور
پرستو سعیدی (زیر شکنجه کشته شده است)
فرشته حیاتی (در تظاهرات دانشجوئی کشته شده است)
مرضیه احمدی
نزهت روحی آهنگران

نام زندانیان سیاسی زن

مادر برادران شهید رضائی
خواهر هوشنگ تیزابی
خانم بازرگان ــ همسر شهید حنیف نژاد
خانم دکتر صالحی
اعظم طالقانی دختر آیت اله طالقانی ، با داشتن ٤ فرزند به حبس ابد محکوم شده است
منیژه بوستانی
دختر آیت اله غفاری
فاطمه جعفری
شهین توکلی (با داشتن کودک شیرخوار به ٥ سال زندان محکوم شده است)
ناهید جلال زاده (به سه سال زندان محکوم شده است)
فاطمه نهاوندی (به سه سال زندان محکوم شده است)
سوسن نهاوندی (به ۱۰ سال زندان محکوم شده است)
شیرین معاضد
رقیه دانشگر
دکتر مستور احمد زاده ــ خواهر برادران شهید احمد زاده (به ۱۰ سال زندان محکوم شده است ۰

گرامی باد خاطرهٔ تابناک زنان شهید!
درود پرشور به زندانیان سیاسی زن!

www.iran-archive.com

کلارا تستکین

بنیادگذار روز بین المللی زنان

کلاراتستکین یکی از برجسته ترین رهبران جنبش کارگری آلمان و یکی از بنیاد گذاران اصلی جنبش بین المللی زنان ، که در ۵ ژوئیه ۱۸۵۷ متولد شد و در ۲۰ ژوئن ۱۹۳۳ وفات یافت، تمام زندگی آگاهانه خود را وقف مبارزه در راه آزادی زحمتکشان و بویژه زنان کرد . وی با اعتقاد به اینکه بدون شرکت برابر حقوق و فعال زنان ، که نیمی از بشریت را تشکیل میدهند ، نمیتوان جامعه ای آزاد و خوشبخت بوجود آورد و با اعتقاد به اینکه فقط در جامعه سوسیالیستی است که میتوان آزادی و برابری واقعی زنان را تامین کرد ، در این پیکار عادلانه و آزادیبخش شرکت داشت .

در سال ۱۹۱۰ ، در کنفرانس بین المللی زنان سوسیالیست، کلاراتستکین پیشنهاد کرد که روزی بعنوان روز بین المللی زن ، تعیین گردد. هدف وی آن بود که به جنبش

زنان هرچه بیشتر خصلت بین المللی بدهد و بدینوسیله پیکار در راه آزادی و برابری حقوق زن را اثر بخش تر سازد.

پیشنهاد کلارا تسکین از طرف کنفرانس بین المللی زنان سوسیالیست پذیرفته شد. از آن ببعد هرسال، در روز ۸ مارس، زنان جهان در عین ابراز همبستگی بین المللی، متناسب با شرایط خاص و خواستهای ویژهٔ زنان هرکشور، مراسمی برگزار میکنند.

آرزوی کلارا تسکین و همهٔ زنان مترقی جهان در کشورهای سوسیالیستی تحقق پذیرفته است. بهمین جهت روز ۸ مارس در کشورهای سوسیالیستی روز جشن زنان است. در اتحاد شوروی این روز جشن عمومی و تعطیل است.

ولی در کشورهای سرمایه داری، ازجمله در میهن ما ایران، روز ۸ مارس روز پیکار زنان در راه آزادی و برابری حقوق است. تردیدی نیست که این پیکار، که مورد پشتیبانی مردان زحمتکش و مترقی نیز هست، سرانجام آزادی و برابری حقوق را برای زنان این کشورها نیز تأمین خواهد کرد.

www.iran-archive.com

" حزب شما نخستین حزب راهبر و نمونهٔ کمونیسم جهانی است که ره آورد پیروزی آن صرفنظر از عرصه های دیگر، فقط برای ما زنان آزادی کامل اجتماعی و انسانی بوده است. "

از سخنرانی کلارا تسکین در سیزدهمین کنگرهٔ حزب کمونیست اتحاد شوروی

لنین

درباره آزادی زن

" ... دمکراسی بورژوائی در گفتار نوید برابری و آزادی میدهد، "
" ولی در عمل هیچ جمهوری بورژوائی، حتی پیشرفته ترین آن به "
" زنان که نیمی از جامعهٔ بشری را تشکیل میدهند، برابری کامل "
" قانونی با مرد و نیز آزادی از قید قیمومت و ستم مردان "
" رانداده است." (۱)
" مهمترین گام برای آزادی زن، لغو مالکیت خصوصی بر زمین "
" کارخانه و کارگاه است. ازاین طریق و فقط ازاین طریق، راه "
" برای آزادی کامل و واقعی زن، برای رهائی او از "بردگی" "
" خانگی" و تبدیل اقتصاد کوچک انفرادی به اقتصاد بزرگ "
" اجتماعی هموار میشود." (۲)
" مادام که زن همش مصروف به امورخانه داریست، همچنان "
" آزادی اش محدود است. برای تأمین رهائی کامل زن و "
" برابری واقعی او با مرد، باید مؤسسات خدمات عمومی دائر "
" شود و شرکت زن در کار تولیدی اجتماعی تأمین گردد. آنگاه "
" زن با مرد برابر خواهد بود." (۳)
" هیچ تحول سوسیالیستی بدون آنکه بخش عظیمی از زنان "
" زحمتکش در آن سهم مؤثر داشته باشند، ممکن نیست." (۴) "

---

(۱) ــ لنین ــ کلیات آثار ــ جلد ۳۰ ــ صفحهٔ ۱۰۵
(۲) ــ لنین ــ کلیات آثار ــ جلد ۳۰ ــ صفحهٔ ۲۶
(۳) ــ لنین ــ کلیات آثار ــ جلد ۳۰ ــ صفحهٔ ۲۶
(۴) ــ لنین ــ کلیات آثار ــ جلد ۳۰ ــ صفحهٔ ۱۷۵

www.iran-archive.com

شرایط کار و مبارزه دختران و زنان جوان در صنایع و کشاورزی

یک دختر کارگر
در کارخانهٔ ماشین سازی تبریز

شاه از کارگر و دهقان "آزاد"، از توزیع عادلانهٔ ثروت، از محو استثمار و از برابری زن و مرد سخن میگوید و ما میخواهیم در اینجا از زندگی جهنمی دهها هزار دختر و زن جوانی یاد کنیم که در مزارع و مراتع، در پشت ماشینهای ریسندگی و نساجی، ماشین سازی، بافندگی و کنسروسازی، در دل کارگاههای تاریک و نمور شهر و روستا، در پشت داربستهای قالی، ثروت می‌آفرینند و خود از ثمرهٔ کارشان بهره ای جز شکمی نیمه سیر و بدنی ژنده پوش ندارند. این بازوان کار و زحمت در تلاش معاش شادابی و سلامتی، نیروی جوانی و نوردیدگان خود را مایه میگذارند و آنچه در عوض میگیرند، قرصی نان در سفره‌ای بی رنگ و پوست. اگر بیمار شوند، طبیبی بربالین ندارند، حقوق انسانی، حق مادری و حقوق اجتماعی شان پایمال زورگوئی رژیمی است که پاسدار منافع سرمایه داران و زمینداران بزرگ است. حتی قوانین نارسائی که در اثر مبارزات چندین دهسالهٔ طبقهٔ کارگر و سایر نیروهای مترقی بتصویب رسیده، از سوی سردمداران رژیم و کارفرمایان بهره کش بآسانی نادیده گرفته میشود و قشر زحمتکش دختران و زنان طعمهٔ ارزان سود جوئی سرمایه داران غارتگر داخلی و خارجی هستند. نخست شرایط کار و زندگی دختران و زنان جوانی را بررسی میکنیم که در بخش صنایع شهری و روستائی بکار اشتغال دارند.

اشتغال دختران و زنان جوان در صنایع و مسائل و مشکلات آنان

بزرگترین رقم اشتغال دختران و زنان جوان در بخش صنایع در رشته هائی چون نساجی، پوشاک، صنایع غذائی و قالی بافی است. علاوه بر این در کارخانه ها و کارگاههای

www.iran-archive.com

کوچکی که شیکهٔ آن در سراسر کشور گسترده است، از کبریت سازی و کبریا پاک کنی و میوه خشک کنی گرفته تا کارگاههای کوچک خیاطی، جوراب بافی و صنایع دستی هزاران نفر دختر و زن در روند تولید شرکت دارند. کارفرمایان به نیروی کار این قشر زحمتکش تنها و تنها بچشم منبع سود مینگرند، بی آنکه گامی در راه تسهیل شرایط کار آنان بردارند. در شرایطی که دستمزد کارگران به حدّی ناچیز است که ابداً تکافوی هزینهٔ گران زندگی را نمیکند، دستمزد کارگران زن نصف و ثلث دستمزد مردان است. حداقل دستمزد بنا به تعریف ماده ۲ آئین نامهٔ قانون کار باید طوری باشد که نیازمندیهای ضروری و هزینهٔ زندگی یک مرد و یک زن و دو فرزند را تأمین کند، اما این حداقل دستمزد در مورد کارگران مرد هم رعایت نمیشود، تا چه رسد به زنان که درباره شان تبعیض وجود دارد. اصل هشت ساعت کار روزانه، مرخصی قبل و بعد از زایمان با استفاده از حقوق، تأسیس شیرخوارگاه و کودکستان در جوار کارخانه بکلی نادیده گرفته شده است. دختران و زنان جوان اغلب پس از ازدواج و باردار شدن، شغل خود را از دست میدهند، زیرا با آنکه قانون کار پیش بینی کرده است که اگر عدهٔ کارگران زن کارگاه و کارخانه ای به حدّ نصاب معینی رسید، باید نسبت به ایجاد شیرخوارگاه و مهدکودک اقدام شود، کارفرمایان مایل نیستند بخش کوچکی از سودهای کلان خود را صرف تأسیس شیرخوارگاه و کودکستان کنند و باینجهت بکار گماردن زنان مجرد و دختران را ترجیح میدهند. برای فرزندان کارگران زن نه تنها شیرخوارگاه و کودکستان نیست و مادران جوان پس از مراجعت از کارگاه، کودکان خود را یا در میان گل و خاک کوچه و خیابان، یا زیر چرخهای اتومبیل و اتوبوس و یا در میان لجن های حوض آب باید جستجو کنند، بلکه حتی دبستان کافی هم برای آنها وجود ندارد. آمارهای رسمی حکایت از آن دارند که در سال ۱۳۵۰ از مجموع ۸٫۳۹۱ میلیون نفر جمعیت ۵ تا ۱۴ ساله فقط ۳٫۲۳۵ میلیون نفر در دبستانهای عادی و سپاه دانش تحصیل میکرده اند و بیش از ۵ میلیون کودک امکان نام نویسی در دبستانها نیافته اند (۱). این کودکان سرگردان در اکثریت مطلق خود فرزندان خانواده های کارگری و دهقانی اند. نسبت بیسوادان در میان زنان کارگر بمراتب بیش از مردان است. در سال ۱۳۵۰ تعداد زنان بیسواد ۶ ساله ببالا ۷۴٫ درصد بوده است (۲). رواج بیسوادی و کم سوادی در میان زنان کارگر موجب میشود که بهترین روی امکان تخصص نیابند و همیشه در مشاغل ساده با

---

(۱) آمارگیری نمونهٔ سال ۱۳۵۰

(۲) منبع بالا

دستمزدی ناچیز باقی بمانند . رژیم شاه ازمیزان بالای درصد بیسوادی میان زنان کارگر ، ازعدم مهارت و تخصص ، از میزان قلیل بهره دهی کارآنها شکوه میکند ، ولی نمیگوید مسئول این عقب ماندگی کیست وآیا پنجاه سال سلطنت خاندان پهلوی کافی نبود که ریشهٔ بیسوادی را براندازد ، به آموزش و تخصص کارگران و دهقانان وازجمله کارگران و دهقانان زن توجه شود ؟

زنان کارگر باآنکه قانوناً زیر پوشش بیمه های اجتماعی هستند ، ولی عملا از آن بهره ای ندارند . درمورد مسائلی چون حوادث و بیماریها ، بارداری ، ازکارافتادگی ، پیری چنان موانعی از جانب قانونگذار وضع شده که کمتر زن کارگری درشرایط فقدان تأمین شغلی میتواند ازاین موانع بگذرد و از قانون تأمین اجتماعی استفاده کند . علاوه براین درکشوری که تعداد پزشک و دندانپزشک ، ماما وپرستار حتی یک دهم نیازمندی های جمعیت نیست ، طبیعی است که مسئلهٔ بیمه و درمان به حرفی پوچ بدل میشود . برای نمونه یادآورمیشویم که آمارسمی وزارت بهداری درسال ۱۳۵۲ ، تعداد زایشگاههای سراسرکشوررا ۳۰ زایشگاه ذکرکرده است ، که بطورعمده درتهران وچند شهر بزرگ دیگر متمرکزند و دراستانهای بزرگی مانند آذربایجان غربی ، کرمانشاهان ، سیستان و بلوچستان و شهرهائی مانند یزد ، بوشهر ، سمنان و ایلام اصولا زایشگاهی وجود ندارد و درسراسر استان فارس و آذربایجان شرقی فقط یک زایشگاه موجوداست(۱) . اگر این فرض محال را بپذیریم که این ۳۰ زایشگاه دولتی باشند و دردسترس تودهٔ زنان ، تازه در قیاس با نیازمندیهای سراسرکشور قطره ای از دریاست . همین آمارمیگویدکه درسراسرایران درسال ۱۳۵۲ تعداد ۲۶۲۰ درمانگاه وجود داشته که حتی یک صدم نیازمندیها هم نیست .

زنان و دختران کارگر نه تنها از دریافت دستمزدکافی و شرایط مساعدکار محرومند ، بلکه ساعات فراغت ازکارشاق روزانه رادرکلبه هائی بی در و پیکره بی هوا و غیرآفتابی میگذرانندکه شایستهٔ زندگی آدمی نیست . بنابه آمارهای رسمی فقط درشهرها تعداد ۲۶۰۴۷۷ واحد مسکونی از خشت و گل ، حصیر و "غیره" ساخته شده که هرکدام آنها یک خانوادهٔ زحمتکش چندنفری رادردل خود جای داده است . منظوراز "غیره" البته خانه های حلبی ، دخمه ها و زاغه ها و چادرهائی است که تنظیم کنندگان آمارها ازذکرنام واقعی آنها شرم کرده اند . درسراسرکشور بیش از یک میلیون واحد مسکونی یک اطاقه وجود دارد ، و باورکردنی است که در تهران ۸۵۰۰ واحد آن

(۱) سالنامهٔ آماری کشور سال ۱۳۵۲ ــ ماخذ وزارت بهد

۲ تا ۶ خانوار و بیشتر زندگی میکنند ، که درواقع باید گفت زندگی نمیکنند ، بلکه در این چهار دیواریها زنده بگورند .

زحمتکش ترین و محروم‌ترین قشر زنان و دختران کارگر ، قالی‌بافان هستند ، زنان و دخترانی که سرانگشت ظریفشان ، زیبائی ، شاهکار و ثروت می‌آفرینند . آمارهای سال ۱۳۵۰ حکایت از آن دارد که بیش از ۲۰۰ هزار نفر دختر و زن ۱۰ تا ۱۴ ساله شاغل وجود دارد . باآنکه این رقم بمراتب کمتر از رقم واقعی زنان و دختران خردسال شاغل است ، ولی یک نکته مسلم است که اکثریت این عده در کارگاههای قالی بافی کار میکنند . دخترکانی که باید در مدرسه آموزش ببینند ، فقر و نیازمندی آنها را مجبور میسازد جوانی و طراوت و سلامتی خود را در تار و پود قالیهای گره زنند و بزودی به کمانهائی خمیده و گلهائی پژمرده تبدیل شوند . کارگاههای قالی بافی هنوز مشمول قوانین کار و بیمه نیستند . شرایط کار آنها غیر بهداشتی است ، محل کار آنها درحقیقت دخمه هائیست مرطوب و بی‌آفتاب که قربانیان خود را بگام بگام به دره هولناک مرگ نزدیک میکند . وضع زنان و دختران قالیباف چنان رقت انگیز است که گوشه هائی از آن در جریان برگزاری سمینارهای فرمایشی بمناسبت سال زن فاش شد . استاندار همدان در جلسه گشایش سمینار این منطقه گفت :

" درکارگاههائی که تاکنون مشمول قوانین کار نشده اند ، از جمله کارگاههای صنایع دستی و قالی بافی ، مردان همچنان از زنان بهره کشی میکنند . از سمینار تقاضا دارم ضمن بررسی وضع زنان و دختران قالیباف و یافتن راه حل هائی برای آنان که درشرایط نامطلوب کار میکنند ، بوضع آنان توجه شود" (۱) .

در تکمیل گفته استاندار ، خبرنگار کیهان می‌افزاید :

" در استان همدان بیش از ۱۰ هزار کارگر قالیباف در سنین زیر ۱۵ سال تا بالای ۶۰ سال بکار اشتغال دارند که اکثریت آنان زنان و دختران نوجوان اند . این گروه عظیم در کارگاههائی کار میکنند که از نظر بهداشت ، هیچ اصلی در آن رعایت نشده است . از سوی دیگر مقررات بیمه درمورد بسیاری از زنان و دختران قالیباف رعایت نمیشود و آنها با دستمزدی کم ، بهره ای فراوان به کارخانه داران میرسانند" (۲) .

---

(۱) کیهان ــ ۱۸ تیرماه ۱۳۵۴ (۲) همان منبع

www.iran-archive.com

www.iran-archive.com

یکی از مسئولین سندیکای قالیبافان کرمان یکبار اعتراف کرد که : « کارگر قالیباف باید ۱۶ هزار مرتبه انگشت و عضلات خود را حرکت دهد تا ۶۰ ریال مزد بگیرد.»

دستمزد زنان وکودکان از اینهم کمتراست. کارگران قالیباف بزودی به بیماریهای چشم ودستوان‌فقرات مبتلا میشوند. دکتر داشگر رئیس وا ستاد بخش چشم پزشکی دانشگاه اصفهان مینویسد : « در فاصله بین بهمن ۲ تا شهریور ۵۳ (۸ ماه) تنها ۶۰۰۰ قالی باف اصفهانی برای معاینه ومعالجه چشم به کلینیک ها وبیمارستانها مراجعه کرده اند که ۱۷ درصد آنها کمتر از ۱۵ سال، ۲۰ درصد ۱۵ تا ۱۷ سال و ۵۰ درصد بین ۲۰ تا ۴۰ سال داشتند وتحقیقات بعدی نشان داد که اکثر آنها از سنین پائین کار در کارگاههای قالی بافی را شروع کرده اند. علت اصلی ابتلاء کار در کارگاههای کم نور وغیربهداشتی است"(۱) .

برخی از دختران جوان قالیباف علاوه بربیماریهای چشم، بعلت نشستن دائمی پشت دار یست درنخستین زایمان به مرگ دلگزای میمیرند. مادران جوان قالیباف، در محیط تنگ وتاریک و پرگرد وغبار این کارگاهها یا کودکان خود را بپشت می‌بندند و یا در میان کومه های پشم ونخ رها میکنند. بیماری سل بزود ی مسراغ این کودکان معصوم می آید.

در کارگاههای کوچک صنایع بدی چه در شهرها وچه در روستاها، زنان در قبال ۱۰ ـ ۱۲ ساعت سوزن زنی، بافندگی، دوزندگی و غیره مسرانجام فقط لقمه‌ای نان برسفره دارند، برای آنکه زنده بمانند ونیروی کار خود را تجدید کنند. این خیل تیره روزنه دست کمکی در روزگار پیری وکوری بسویشان دراز میشود ونه فریادرسی دارند. درباره این قبیل کارگاهها وکارگران آن حتی آماری هم وجود ندارد تا چه رسد که قانون کار و تامین اجتماعی شامل آنها شود.

کار دختران وزنان جوان در بخش کشاورزی ومحرومیت های آنان

نیمی از جمعیت ۱۸ میلیونی روستاها زنان هستند. از این عده ۲ ۸۱۶ ۰۰۰ (۲) نفر دختر وزن جوان در سنین ۱۰ تا ۲۹ ساله اند که موضوع نوشته ما را تشکیل میدهند. آمارهای رسمی، تعداد زنان شاغل روستائی را در حدود ۳۰۰ هزار نفر و زنان شاغل در سنین ۱۰ تا ۲۹ سال را در حدود ۱۷۰ هزار نفر ذکر میکند (۳)، اما این آمار فقط

---

(۱) کیهان ـ ۲۸ آبان ۱۳۵۳

(۲) سالنامه آماری کشور سال ۱۳۵۲

(۳) آمارگیری نیروی انسانی سال ۱۳۵۱ ـ وزارت کار و امور اجتماعی

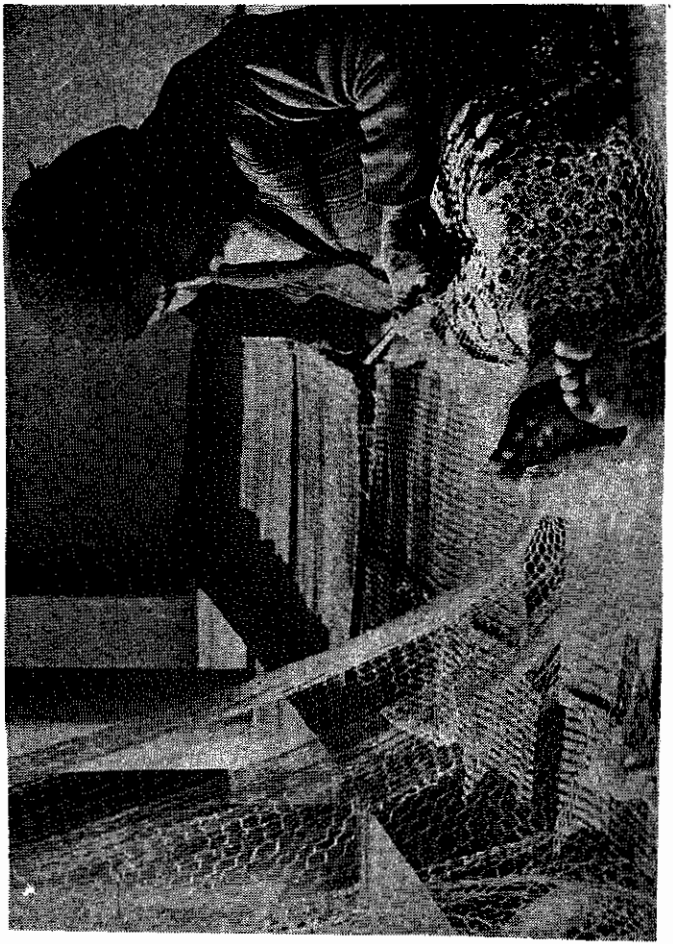

مربوط بکسانیست که بعنوان کارگرویا دهقان درقبال کارخود دستمزد وسهم معینی دارند. میلیونها زن روستائی که درمزارع خانوادگی زیرآفتاب سوزان و درسرمای جانسوززمستان تا واپسین دم حیات زحمت میکشند و از بام تاشام درکار دامداری، علف چینی، شیر دوشی، درو، جمع آوری محصول، پشم ریسی وغیره شرکت دارند ازنظر رژیم جزو "نیروی کار" بحساب نمی آیند. شرایط کار و زندگی دختران و زنان جوان درکشاورزی فوق العاده جانفرساست. اگر درشهرها زنان کارگرمیتوانند اینجا وآنجا به قانون ناقص کار و تامین اجتماعی استناد نموده، و حقوق مشروع خود را مطالبه کنند، زنان کارگر کشاورزی و دهقان چون برادران ستمکش خود، هنوز تاسالها نمیتوانند زیر پوشش قانون تامین اجتماعی قرارگیرند، زیرا دولت معتقداست که درآینده فقط باگسترش امکانات خود میتواند این قانون را درروستاها اجراکند. درقانون کارکشاورزی نیزبهیچوجه صحبت از تساوی دستمزد زنان کارگر و نیز ایجاد شرایط ضرور برای کارآنان بمیان نیامده است. گوئی رژیم شاه زنان زحمتکش روستاها راکه درمزارع چای، مرکبات، برنج، صیفی کاری و باغبانی موجود کارمیکنند، جزو نیروی انسانی بشمارنمی آورد و درقبال آنان خود را متعهد نمیداند.

زنان و دختران جوان کارگرروز دهقان باآنکه ازنظرساعات کارروزانه برابربا مردان کار میکنند، دستمزدی کمتر دریافت میدارند. متوسط دستمزد روزانه کارگران مرد درکشاورزی طبق آمارهای دولتی درسال ۱۳۵۱ مبلغ ۹۸ ریال بوده، ودستمزد روزانه زنان ۵۲ ریال، یعنی درحدود نصف. جدول زیردستمزد روزانه زنان ومردان کارگرکشاورزرا درمناطق مختلف کشورنشان میدهد(۱):

سال ۱۳۵۱ (به ریال)

	مرد	زن
اصفهان	۱۱۸	۵۹
آذربایجان شرقی	۱۰۴	۵۱
آذربایجان غربی	۱۱۴	۵۲
کرمانشاهان	۱۱۵	۶۰
همدان	۱۳۶	۶۱
ایلام	۱۰۰	۴۱

(۱) ــ آمارگیری کشاورزی ۱۳۵۰ــ ۱۳۵۱ــ مرکز آمار ایران

اما دستمزد واقعی زنان و بویژه دختران جوان در کشاورزی از اینهم کمتراست و در بسیاری از موارد روزانه ۲۰ تا ۳۰ ریال بیشترنیست. اگر این نکته را در نظر داشته باشیم که کارگران کشاورزی و دهقانان عموما و بیش از آنان زنان و دختران جوان پنج تا شش ماه از سال را بیکارند، آنوقت میتوانیم زندگی سکنت بار آنان را با این درآمد ناچیز بهتر مجسم کنیم. نسبت بیسوادی در میان زنان روستانشین وحشتناک است. دبیرکل کمیتهٔ ملی پیکار جهانی با بیسوادی اخیرا اعلام کرد که ۹۱ درصد زنان روستائی در سراسر کشور بیسوادند. یعنی از هر ۱۰۰ نفر فقط ۹ نفر باسواد نامیده میشوند که تازه اکثریت آنان در کلاسهای بی رمق سپاه دانش خواندن و نوشتن مختصری آموخته و چه بسیار که در اثر عدم مداومت تحصیل آن مختصر را هم فراموش کرده اند، امانامشان همچنان در فهرست باسوادان قرار دارد، زیرا برای رژیمی که سالهاست در بارهٔ پیکار با بیسوادی جنجال تبلیغاتی براه انداخته، رقم باسوادان هرچه بزرگترسود مندتر!

زنان و دختران جوان زحمتکش روستاها تا مین شغلی ندارند و در شرایط کنونی با گسترش مکانیزاسیون در کشاورزی نخستین آماج بیکاری هستند. آمارهای رسمی از کاهش مداوم تعداد زنان کارگر کشاورز سخن میگویند. دکتراسمعیل عجمی دانشیار دانشگاه پهلوی که یکی از روستاهای ایران را با نام مجازی "ششدانگی" مورد بررسی قرار داده، در بارهٔ کارگران کشاورزی مینویسد:

" خانواده های کارگران کشاورز نه تنها از رفاه و سطح زندگی مناسبی برخوردار نیستند، بلکه غالبا در حالت نا ایمنی شغلی بسر میبرند" (۱)

واین تازه در مورد کارگران مرد است و در مورد زنان کارگر وضع از اینهم اسف بار تراست.

بهداشت و دارو در روستاها وجود خارجی ندارد. به بسیاری از روستاهای ایران هنوز پای پزشک نرسیده است و رژیم شاه در آمارهای رسمی اش خود اعتراف میکند که برای بیش از ۶۰ هزار روستای ایران فقط ۱۳۳۳ درمانگاه وجود دارد(۲) که آنهم بوسیلهٔ سپاهی بهداشت و یا یک کمک پزشک اداره میشود و گاه از این درمانگاهها فقط یک تابلو برجاست. اگر زن زحمتکش روستائی بیمار شود، اگر دردآستانهٔ زایمان باشد یا بدست "گیس سفیدان" ده که از طب و درمان اطلاعی ندارند "معالجه" میشود و یا پیکر بیمارش برروی یک الاغ لنگ درجستجوی دستی شفا بخش از این ده به آن ده کشیده میشود. جنجالی که رژیم شاه در بارهٔ بیمهٔ روستائیان براه انداخته

(۱) دکتراسمعیل عجمی ــ ششدانگی ــ صفحه ۹۱

(۲) سالنامهٔ آماری کشور سال ۱۳۵۲

www.iran-archive.com

فقط یك تیرنگ کثیف تبلیغاتی است ، زیرا رژیمی که حتی برای شهرها پزشك و دندان پزشك و مامای کافی ندارد ، هرگز نمیتواند بیمهٔ روستانشینان را عملی کند.

اشرف خواهر شاه میگوید : « در دورهٔ انقلاب دیگر نباید بخش بزرگی از مردم ما در روستاها از کوچکترین کمکهای درمانی محروم باشند. » (۱) « اما این دلسوزی او فریبی بیش نیست. میلیاردها ریال از درآمد مردم کشور هرسال بدست شاه خرج تسلیحات میشود ، میلیاردها ریال خرج ریخت و پاش و تجمل و میهمانیها و مراسم زائد و بیهوده خرج درباریان میگردد ، اما زمین روستائی حتی یك قرص مسکن برای درمان موقت درد خود و کودك بیمارش ندارد. بهتر است وضع بهداشت روستاها را در آئینهٔ تحقیقات رسمی کشور بنگریم :

« وضع بهداشت اهالی بسیار تأثرانگیز است. کوچه های ده مملو از زباله و فضولات دامهاست. هیچیك از خانه ها مستراح بهداشتی ندارد. حمام ده بصورت خزینه است که آب آن هرسه ماه یکبار عوض میشود ... بوی تعفن فاضل آب مخصوصا در تابستان طاقت فرساست. خانه ها اکثرا از گل و چوب ساخته شده و از لحاظ نور و تهویه و تعداد اطاق قابل سکونت فاقد حداقل شرایط بهداشتی است. » (۲)

این نتیجهٔ بررسی دانشگاه پهلوی از یکی از روستاهای کشور است. دکتر هوشنگ نهاوندی رئیس دانشگاه تهران و از تئوریکران شاه براین کتاب مقدمه نوشته و بدینوسیله صحت مطالب آنرا تائید کرده است . در چنین محیطی است که زنان و دختران روستا نشین شب و روز جان میکنند و جیب زمینداران و سرمایه داران بزرگ داخلی و خارجی از ثمرهٔ کار آنها و برادرانشان انباشته میشود. رژیم شاه اعتراف میکند که از مجموع ۲۰ میلیون واحد مسکونی در روستاها ۲ر۲ میلیون آن با خشت و چوب ، خشت و گل ، حصیر و « غیره » ساخته شده است . چنانکه در بالا یادآور شدیم « غیره » نام مستعار کلبه های حلبی ، کاغذی ، زاغه ها و دخمه هائی است که رژیم از بردن نام واقعی آنها شرم میکند . در این « واحدهای مسکونی » زن روستائی در کنار مرغ وخروس و بز و گوسفند میخورد و میخوابد و کار میکند .

مادران جوان روستائی که در مزارع کار میکنند ، بچه های کوچك خود را بر پشت

---

(۱) ــ اطلاعات ــ ۱۳ اردیبهشت ۱۳٤۰

(۲) ــ دکتر اسمعیل عجمی ــ ششدانگی ــ صفحهٔ ۲٦

بسته اند و یا در بیان خاک و گل کنار مزرعه و یا در جوار تالاب های عفن رها کرده اند. زنان برنج کار شمال در حالی که با پای برهنه تا زانو در گل ولای فرو میروند، کودکان شیرخوار خویش را نیز بر پشت دارند. رژیم شاه مدعی است که برای مادران روستائی "مهد کودک" ایجاد کرده، اما خبرنگاران اطلاعات مینویسد: "بنابر آمار حدود یک میلیون کودک نرسیده به سن دبستان در روستاهای ایران زندگی میکنند. برای آنها نیز از مدتها قبل مهد کودک ساخته شده، اما فقط برای ۲۶ هزار نفرشان" (۱). با آنکه این رقم در قیاس با یک میلیون کودک بخودی خود بسیار ناچیز است، ولی از آنجا که تبلیغات چیان شاه دروغگو و گزافه گویند باید در صحت آن تردید داشت و صرفنظر از آنکه "مهد کودک" های رژیم به گواهی آنهائی که دیده اند فقط یک اطاق از خانهٔ فرهنگ روستائی و ماست که در آن دهها بچه درهم میلولند و یک زن بیسواد روستائی آنها را باصطلاح سرپرستی میکند و علت وجودی آنها نمایش به میهمانان خارجی است.

مبارزات زنان کارگر و دهقان

با تلاش مبارزات زنان زحمتکش و بویژه زنان دهقان و کارگر کشاورز برای حقوق صنفی و سیاسی خود بعلت وجود سانسور و مطبوعات سانسور شده اند که است. رژیم که میخواهد کارگران و دهقانان "آزاد" را مرهون "دستاوردهای" انقلاب سفید نشان دهد، با شدت تمام از بازتاب این مبارزات جلوگیری میکند. ولی اخباری که به ما میرسد نشان میدهد که در جریان اعتصابات کارگری سالهای اخیر، زنان کارگر یا خود مستقیما همدوش برادران خود در اعتصابات شرکت جسته و یا به انحاء گوناگون به کارگران اعتصابی یاری رسانده و از خواستهای آنان پشتیبانی نموده اند. زنان دهقان و کارگر کشاورز نیز در اکثر مبارزات دهقانی سالهای پس از اصلاحات ارضی علیه مالکان و دولت شرکت کرده اند. با جلب بیشتر زنان به پروسهٔ تولید شک نیست که بر تعداد زنان زحمتکش افزوده خواهد شد و کیفیت مبارزه شان بعلت اعتلاء آگاهی سیاسی خواه ناخواه به درجات بالاتری ارتقاء خواهد یافت. شاه کنونا جلب بیشتر زنان به روند تولید اجتماعی و استفادهٔ بیشتر از نیروی کار زنان را تاکید کرده است. او از یکسو میخواهد برای سرمایه داران و زمینداران کلان داخلی و خارجی نیروی کار ارزان تهیه کند و از سوی دیگر شرکت زنان را در تولید ریاکارانه برابر با اجرای اصل برابری زن و مرد قرار میدهد. شک نیست که جلب زنان به پروسهٔ تولید به استقلال اقتصادی آنان خواهد انجامید و افق سیاسی شان را گسترش خواهد داد. ولی بگفتهٔ لنین در یک جامعهٔ بورژوائی جلب زنان به پروسهٔ تولید اجتماعی هرگز منجر به رهائی آنان نشده و نخواهد شد. بعکس

---

(۱) ــ اطلاعات ــ ۱۸ تیر ۱۳۵۳

کار زن و خود او بمثابه کارگر، آماج استثمار خشن سرمایه داری قرار خواهد گرفت. ما خود شاهد چنین وضعی در شرائط کنونی کشورمان هستیم. رژیم شاه میخواهد بدون تدوین و اجرای قانون برابری حقوق زن و مرد، بدون آماده ساختن جتی نخستین شرایط برای کار زنان، یعنی ایجاد مؤسسات اجتماعی از قبیل شیرخوارگاه، کودکستان، دبستان، تأمین بیمارستان، زایشگاه، پزشک و دارو، زنان را به زیر چرخهای سنگین ماشین استثمار اندازد. وظیفهٔ زنان زحمتکش شهر و روستا است که برای تأمین خواستهای مشروع صنفی و سیاسی خود بیش از پیش به مبارزات برادران کارگر و دهقان بپیوندند و بخواهند که قانون کار و تأمین اجتماعی متناسب با شرائط زمان وضع شود و برای اجرای قوانین تضمین قانونی وجود داشته باشد، بخواهند بجای ریختن میلیاردها دلار درآمد کشور در جیب انحصارات امپریالیستی و دزدی و چپاول غارتگران داخلی، سرمایه گذاریهای بنیادی برای بهبود زندگی طبقات زحمتکش انجام گیرد، بخواهند حقوق اساسی کارگران و دهقانان رعایت شود و بجای اتحادیه های کارگری ساواک زده، کارگران و دهقانان امکان داشته باشند تا اتحادیه های واقعی خود را تشکیل دهند. اجبار رژیم به اجراء این خواستها جز در سایهٔ مبارزات گستردهٔ کارگران و دهقانان اعم از زن و مرد میسر نیست. هم اکنون رژیم شاه اتحادیهٔ کارگران زن وابسته به حزب رستاخیز را تأسیس نموده، میتوان در عین مبارزه برای ایجاد اتحادیهٔ واقعی کارگری، از همین اتحادیه و نظائر آن استفاده کرد و برای بهبود شرایط کار و زندگی زحمتکشان مبارزه نمود. تنها مبارزه یگانه و بهم پیوسته و پیگیر طبقه کارگر و دهقانان میتواند برای تأمین حقوق زحمتکشان و از جمله دختران و زنان جوان کارگر و دهقان راه بگشاید. اهداف مبارزهٔ دختران و زنان کارگر و دهقانان همان اهداف عمومی طبقهٔ کارگر و دهقانان زحمتکش است و از آن جدا نیست.

درود به زنان مبارز کارگر و دهقان!

در کشور های سوسیالیستی
زنان از آزادی و برابری برخوردارند

برای نخستین بار در تاریخ بشره زنان در کشورهای سوسیالیستی آزاد و برابر حقوق شده اند. این آزادی و برابری نه فقط از نظر قانونی، بلکه بویژه در عمل تحقق یافته است و هر روز رو به تکامل میرود. ما بعنوان نمونه، وضع زنان را در جمهوری دمکراتیک آلمان یادآور میشویم.

۸۴ درصد جمعیت فعال زن، شاغل، کارآموز و یا دانشجو هستند؛ از هر دو نفر شاغل در رشته اقتصاد ملی یکی زن است؛ هر ۴۳ درصد شاغلین صنایع و ۴۵ در صد شاغلین کشاورزی، زن هستند.

اصل برابری دستمزد زن و مرد پس از استقرار سوسیالیسم تمام و کمال اجرا شده است.

۹۹ درصد دانش آموزان دختر، ضمن تحصیل، فن معینی را، اکثرا در رشته هائی که در کشورهای سرمایه داری خاص پسران دانش آموز است، می‌آموزند؛ ۶۳٫۶ درصد کلیه دانشجویان مدارس حرفه ای و ۵۴٫۱ درصد دانشجویان دانشکده ها دختران هستند.

از هر ۳ نماینده مجلس، از هر ۳ قاضی و از هر ۵ شهردار یکی زن است.

از هر ۴ مدیر در رشته اقتصاد ملی یکی زن است.

از هر ۳ رئیس مؤسسه تولید کشاورزی یکی زن است.

www.iran-archive.com

دختران و زنان جمهوری دمکراتیک آلمان ازسال ۱۹۵٦ تا ۱۹۷۲ درمسابقات المپیک به دریافت :

مدال طلا	مدال نقره	مدال برنز	مجموع
۱۷	۲۹	۱۸	٦٤

نائل آمدند .

درنتیجهٔ اقدامات سوسیالیستی حزب ، دولت و اتحادیه ها ، شرایط کار و زندگی زنان منظما بهبود پذیرفته است . زنان شاغل درکشاورزی از همان مزایا و تسهیلاتی برخوردارندکه زنان شاغل درشهرها . میزان دستمزد و حقوق ، مرخصی سالیانه ، کمک هزینهٔ کودک افزایش یافته و شبکهٔ وسیعی از موسسات اجتماعی ، فرهنگی و بهداشتی ، زنان شاغل را درانجام وظایف شغلی و خانوادگیشان یاری میدهند .

دولت جمهوری دمکراتیک آلمان به تمام مقاوله نامه ها و توصیه های سازمان ملل متحد درمورد وضع زنان تحقق بخشیده است .

www.iran-archive.com

عقیده واقعی شاه
در باره زنان

" ارزش زن برای یك مرد فقط زمانی است که زن زیبا و طناز باشد و بداند چگونه زن بماند.

این داستان آزادی زن ! من نمیدانم این فمینیست ها چه میخواهند ؟ واقعا چه میخواهند ؟ شما میگوئید برابری حقوق میخواهند، حقیقتا که ! من نمیخواهم بی ادبانه صحبت کنم، اما ... زنها میخواهند برابری قانونی داشته باشند. ببخشید که من اینطور صحبت میکنم، ولی این چگونه با استعدادشان جور در می آید ؟ زنها نه تنها میکل آنژ و باخ عرضه نداشته اند، بلکه حتی یکدانه آشپز قابل هم از بین خود بیرون نداده اند. به من بیخود نگوئید که برای اینکار به زنان امکان داده نشده است. آیا واقعا زنان چنین فرصتی نداشتند که در طول تاریخ یك آشپز قابل عرضه کنند ؟ زنان هیچ چیز باعظمتی عرضه نکرده اند، هیچ چیز !

تنها مطلبی که میتوانم در باره زنان بگویم این است که آنها هرگاه به قدرت رسیدند خیلی قسی تر از مردها بودند، بسیار ظالم تر از آنان و خیلی خونخوار تر ! زنان بهنگام حکومت قسی القلب اند ...

شما ها اصولا مگارید، همه موذی هستید ..."

از مصاحبه خانم روزنامه نگار ایتالیائی "اوریانا فالاچی" با شاه
از مجله امریکائی "جمهوری نو" مورخ اول دسامبر ۱۹۷۱

زندگی توانفرسای زن دهقان ایرانی

زن جوانی از دوستان ما، مشاهدات خود را درباره‌ٔ زندگی توانفرسای یک زن دهقان ایرانی، بعنوان نمونه ای از زندگی میلیونها زن دهقان، چنین شرح میدهد:

تابستان گذشته، باعده ای ازخویشان ودوستان، برای هواخوری به یکی از دهات کوهستانی ه‌که چندان هم ازتهران دورنیست، رفتیم. مقداری از راه را با اتومبیل و مقداری راباقاطرطی کردیم. درسالهای پیش هم من چندبار به این ده رفته بودم و باهالی کم و بیش آشنائی داشتم. لازم نیست بگویم که این ده، طی چند سال گذشته، تغییری نکرده بود. ده، مانندگذشته، نه حمام داشت و نه درمانگاه و نه دبستان. فقرهم که جای خود را داشت.

روزی هنگام گردش به مزرعهٔ کوچکی رسیدم که درکنارآن آلونکی باحیاطی کوچک قرارداشت و درحیاط تعدادی مرغ و خروس و گوسفند بچشم میخورد. دراطراف، دختران زیادی دیده میشدکه ادامهٔ آن به کوه میخورد. ناگهان متوجه شدم که از لابلای درختان، تعدادزیادی چشم متعجب و وحشت زده، مرانگاه میکنند. به سوی چشمها رفتم و وقتی نزدیک شدم، دیدم صاحبان این چشمها کودکانی هستند بین ۵ تا ۱۵ سال، هرکدام باچهره ای خاص و رنگ و روی متفاوت، ولی بایک نگاه میشدفهمید که همهٔ آنها دریک چیز و یک حالت مشترک هستند و این گواه آن بود که اینها همه از یک خانواده و احیاناخواهر و برادرهستند. تاقصدصحبت باآنها را میکردم، فرارمیکردند و از فاصلهٔ دوره از پشت درختان، به من نگاه میکردند. بالاخره به بزرگترین آنها نزدیک شدم و سئوال کردم: دراین مزرعهٔ کوچک مگرچند زارع کارمیکنند که اینهمه بچه وجود دارد؟ دخترک ۱۵ ساله جواب داد: یک زارع با ۱۰ بچه! دهانم باز ماند و نگاهم خشک زده، دنبال این کودکان قلک زده و بیچاره دوید. ده فرزند! آیا امکان دارد؟ آیا میتوان باورکرد؟

بلافاصله به جستجوی مادراین خانواده رفتم. بطوریقین موجودی فوق العاده باید باشد. من میخواستم اورا ببینم. زنی خمیده و لاغراندام باچهره ای زرد و دردناک

سرا زا طاقك خود در آورد. مدتی طول کشید تا او را شناختم، زیرا سالها پیش که برای اولین بار او را دیدم، بودم، دختری جوان و شاداب بود و از زیبائی خاصی برخوردار. چطور ممکن است یك انسان در فاصلهٔ زمانی نه زیاد طولانی تا این حد تغییر قیافه داده باشد؟ باهم سلام و احوالپرسی کردیم و او هم از دیدن من، که در آن زمان بچه ای بود م، تعجب کرد. بی مقدمه شروع کردم از او و از زندگی او سئوال کردن. بنظرم آمد بیمار است، ولی نوزاد کوچکی که در بغل داشت و بیش از یك هفته از تولد او نمیگذشت پاسخگوی من بود، که او تازه از بستر زایمان برخاسته و طبیعی است که بنظر مریض بیاید.

سئوال کردم: چند مین فرزند است؟ گفت: دهمین فرزند و ششمین دختر! پرسیدم: بزرگترین آنها چند سال دارد؟ پاسخ داد: ۱۵ سال. با یك حساب سریع به این واقعیت تلخ پی بردم که این زن، همانند یك ماشین، طی ۱۵ تا ۱۶ سال زندگی زناشوئی، تقریبا هر سال فرزندی به دنیا آورده! سئوالات بعدی من روشن کرد که این زن با راصلی این خانواده، ۱۲ نفری را بدوش میکشد. بخود گفتم که نظائر این زن نه تنها انگشت شمار نیستند، بلکه درصد بزرگی از زنان ایران را تشکیل میدهند، زنانی که تقریبا تمام عمر خود را در روستاها به گله داری و زراعت و تولید فرزند میگذرانند، بدون اینکه بدانند زن هم حقی دارد.

بی نهایت مایل بودم فرزندانش را دسته جمعی ببینم، ولی نمیدانستم چگونه، که در این میان دور بین عکاسی بدادم رسید. بچه ها، که باترس از من میگریختند و حاضر نبودند چشمم به آنها بیفتد، با دیدن این دستگاه کوچك و "معجزه آمیز" دور من جمع شدند و هرکدام سئوالی میکردند. به آنها وعده دادم که اگر همگی مرتب بایستند، از آنها عکسی خواهم گرفت. هفت نفرشان ترسان و لرزان، مانند قطار فشنگ، ایستادند. دو نفر کوچکترینشان به دامن مادر آویخته بودند. نوزاد هم که در آغوش مادر بود. مدتی این دست و آن دست کردم تا بتوانم آنها را خوب نگاه کنم. همهٔ آنها میتوانستند بچه های زیبائی باشند، اما آن زیبائی در پس بیماریهای مختلف پنهان بود. یکی از چشم درد، دیگری از زخمی برچهره و سومی از ورم شکم مینالید، و مادرهم که خود بیمار و ضعیف بود، خواه ناخواه این ناراحتی ها برایش عادی بود. بهرحال عکس ها گرفته شد.

کم کم با آنها آشنا و آشنا ترشدم. پدر خانواده جوانی بود که مشکلات زندگی او را همانند زنش خمیده و شکسته کرده بود. به زراعت علاقهٔ چندانی نداشت. عمده کارهای زراعتی او را زنش و فرزندان خردسالش انجام میدادند، که دردهات ایران امری عادی است. کار اصلی او شکار بود. در واقع عملا تمام بار طاقت فرسای زندگی بدوش زنش بود. و هم او بود که میبایست با درآمد ناچیز زندگی ۱۲ نفر را بگرداند. آلونك آنسان در

جوارطویله گوسفندان و لانهٔ مرغان بود . ازمقابل آن که رد میشدی ، از بوی تعفن چهار پایان حالت خفگی به انسان دست میداد . خودشان میگفتند تقریبا همیشه ماری یاعقربی رادرآنجا می بینند .

شب هنگام تکه پاره هائی رابه اسم رختخواب درفضای باز زیرآسمان آرام وزیبای کوهستان ، که حوادث زیادغمناکی دردل تاریک خود خفته داشت ، پهن میکردند ، و ردیف ، چون مردگان متحرک آرام میگرفتند . چراغ نفتی کوچکی درگوشه ای میسوخت و فضای کوچک اطراف خود را روشن میساخت . آنها با تاریکی و زندگی تاریک خوگرفته بودند . چه میخوردند ، نمیدانم ، ولی همین را میدانم که تهیهٔ غذا برای ۱۲ نفر ، آنهم بادست تهی ، کار ساده ای نیست .

غروب یکی از روزها برای احوالپرسی نزدآنها رفتم . بمحض ورود به اطاق ناله‌ای به گوشم خورد . نزدیکتر رفتم ، مادر را دیدم که در اطاق میغلطد و فریاد میکشد . کودکان همگی دور او جمع شده بودند وگریه میکردند . با ناراحتی و تعجب سئوال کردم چه شده ، چه دردی داری؟ جوابی نداد ، ولی فریاد او برآسمان رفت . دختر بزرگ او ، که چشمان زیبایش را اشک پرکرده بود ، باگریه و ناله برایم تعریف کرد که :

" پدرم مدتی است کار زراعت را تماما بعهدهٔ ما گذاشته و خود به شکار میرود . امروز که مادرم به او اعتراض کرد که چرا به فکر کار و زندگی نیست و ازعهدهٔ او این همه کار و زحمت خارج است ، به او حمله کرد و با کفش سنگین به پهلویش زد و ازمنزل رفت . مادرم یک ساعت است که داد میزند و نمیدانم چه بلائی به سرش آمده . "

پشتم راعرق سردی پرکرد ، چشمانم سیاه شد و بی اختیار به طرف منزل دویدم تا ، کسی رابه کمک بیاورم . برایم حتم بود که در این زن ، با این فریادها ، عادی نبود و بایستی به او کمک کرد . به سراغ یکی ازهمسفران ، که پزشک بود ، رفتم و جریان را برایش تعریف کردم ، او هم وسائل خود را برداشت و نزدآنها بازگشتیم . پس از معاینهٔ مختصری گفت که دو تا از دنده های پهلوی او در اثر ضربه خرد شده . بچه ها با شنیدن فریادهای مادر گریه را بلندتر کردند . کودک شیرخوار مرتب فریادهای دلخراش گرسنگی میکشید . صحنه ای بود که لرزه براندام هرانسان می انداخت . مادری راکه صاحب ده فرزند است ، شوهرش او را بخاطر اعتراض بحق ، کتک زده ، آنهم به این صورت فجیع . آن آشنا پهلوی زن را ، باآنچه در اختیار داشت ، پانسمان کرد و داروی مسکنی به او داد ، تا اینکه زن به خواب رفت . او سه هفته تمام قادر به تکان خوردن نبود . همهٔ بچه ها مریض بودند و غمگین ، زیرا مادرآنها ، سرپرست واقعی

آنها ، قادر به حرکت نبود. بعد از سه هفته مادر قدری حالش بهتر شد و زندگی عادی خود را از سر گرفت . در این فاصله ما مرتب به او سرکشی میکردیم. زن از ترس مخارج سنگین بیمارستان حاضر نبود به شهر برود و در بیمارستان بستری شود . ناچار دوست ما او را در همان جا تحت مداوا و درمان قرار داد .

ولی کار زیادی از دست ما ساخته نبود . زنی از زندگی نکبت بار خود کاسه صبرش لبریز میشود و به شوهرش اعتراض میکند . شوهرش ، که خود موجود بدبخت دیگری است ، خشم خود را از این زندگی نکبت بار بر سر زنش فرو میریزد . و بچه ها هم بدون اینکه علت واقعی را درک کنند ، بیمار و نیمه گرسنه ناظر این صحنه غجیع اند .

آیا اینها همان " دهقانان خوشبخت ایرانی " هستند که از " لطف مخصوص شاهنشاه و شهبانو" برخوردارند ؟

سگ در نزد خاندان پهلوی

عزیز تر از انسان است

فرح پهلوی به یک مجله‌ٔ امریکائی بنام "Town-country" گفته است که " ما فامیلی هستیم سگ دوست! " و سگهای خانواده‌ٔ پهلوی بقرارزیرین اند :

سگ شاه بنام " بنوگریت دین " (Benno Great Dane) • تعجب نباید کرد که چرا این سگ نامی به این درازی دارد • نام سگ شاه هم باید متناسب باالقاب شاه باشد !

سگ فرح بنام " کاتو " (Katou)

سگ ولیعهد بنام " یوپی " (Yupi)

سگ فرحناز بنام " بوفی " (boffi)

سگ علیرضا بنام " ایدور " (Idor)

سگ لیلا بنام " میشکا " (Mishka)

یک سگ دیگرهم هست بنام " کوپول " ، که مال همه است• اینکه این سگ خانوادگی نام ایرانی دارد ، ظاهرا برای آنست که درمیان اینهمه نام خارجی برای سگان ، فراموش نشود که بالاخره خاندان پهلوی " ایرانی " است !

خاندان پهلوی فقط سگ دوست نیست ، اصلاحیوان دوست است • بهمین جهت است که علاوه براین سگها ، یک باغ وحش کوچک درکاخ سلطنتی ، البته از حیوانات بی‌آزار ، مانند موش ، بوقلمون ، خرگوش ، گوسفند ، خر وجود دارد• ولی سگان البته منزلت خاصی دارند • آنها باغذای مخصوص تغذیه میشوند ، باصابون مخصوص شستشو میشوند ، سلمانی مخصوص دارند ، رختخواب مخصوص دارند ، پرستار مخصوص دارند ، پزشک مخصوص دارند و خلاصه همه‌ٔ آن چیزهائی که آنها را " سگ مخصوص " میکند ، دارا هستند •

وهمه‌ٔ اینها البته نشانه‌ٔ " نیکوکاری شاهنشاه و شهبانو " است که بال حمایت خود را برروی سگان هم گسترده اند ! حالا بیائید بازهم جسارت کنید و بگوئید بسیاری از کودکان ایرانی از بی‌غذائی و بی دوائی میمیرند ، بیائید بازهم جسارت کنید و بگوئید که سگ درنزد خاندان پهلوی عزیزتر از انسان است !

امیدواریم فراموش نکرده باشید که مجازات چنین "جسارت" هائی زندان وشکنجه و اعدام است !

سهم زنان
در نظام آموزشی ایران

سال ۱۹۷۵ سال جهان زن بود. در این سال، در کنار کشورهائیکه صادقانه به دفاع از حقوق زنان برخاستند، رژیم ایران نیز سینه سپر کرد و با سرهم کردن چند "سمینار و سمپوزیوم"، با نمایش چند "فیلم" و تشکیل چند "نمایشگاه" "خود را همرنگ جماعت کرد". برای رژیم محمد رضا شاه خودستائی و تظاهر قبح خود را از دست داده است. شاه و اطرافیان او همیشه به آن چیزی می بالند که ندارند. در حرف کشور ما سالهاست به "شیوه دمکراتیک" اداره میشود، فکر و قلم "آزاد" است، ترور و اختناق واژه هائی است که "فراموش" شده است، ما "زندانی سیاسی نداریم"، دهقانان ما "صاحب زمین اند" و کارگران ما همه به صورت "صاحب کارخانه" درآمده اند. در تبلیغات دولتی اقتصاد ما "شکوفان" است، تهران "زیباترین شهر دنیاست"، شهرها و روستاهای ما همه "آباد" است و مردم ما در "رفاه و سعادت" بسر میبرند. در چنین اجتماعی چگونه ممکن است زنان "آزاد" نباشند؟!

در سمیناری که در آبانماه ۱۳۵۴ بنام "پایگاه و نقش زن در خانواده" در دانشگاه تهران برگزار شد، یکی از سخنرانان گستاخی را به آنجا کشاند که گفت:

> "لازم بود سازمان ملل متحد در سال زن تمام اقداماتی را که در ایران تحت رهبری شاهنشاه برای آزادی زنان انجام گرفته است به شکل قطعنامه ای تصویب میکرد و در برابر همهٔ کشورها قرار میداد. سازمان ملل متحد باید میخواست همین اقدامات برای آزادی زنان و تساوی حقوق آنان با مردان در همهٔ کشورها انجام گیرد."
>
> (بولتن سمینار "پایگاه و نقش زن در خانواده"، اول آذر ۱۳۵۴)

تبلیغات دولتی ایران ادعا میکند که زنان کشور ما با د و "تحول مهم" که طی پنجاه سال حاکمیت دودمان پهلوی در زندگی آنها روی داده است ــ کشف حجاب، ۱۷ دیماه ۱۳۱۴ و حق شرکت در انتخابات، ۸ اسفند ۱۳۴۱ ــ از آزادی، تساوی و حقوق کامل برخوردار شده اند.

در نطق ها و خطابه های تو خالی جشن ها ، زن ایرانی " آزاد" است. ولی زندگی زن ایرانی را نه از خلال این نطق ها و خطابه ها ، بلکه در پرتو واقعیت باید دید. آنچه از زبان شاه ، اشرف ، وابستگان به دربار و دولت درباره "آزادی زنان" شنیده میشود ، پرده ای دوداست که آنها روی حقیقت تلخ و غم انگیز زندگی زن ایرانی می کشند.

زن ایرانی هم در اجتماع و هم در خانواده ، همچنان در اسارت است. در اجتماع از بی حقی کامل ، حقوق نابرابر ، بی عدالتی و انبوه محرومیت های اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی رنج میبرد و در خانواده ، سنت های زشت قرون وسطائی چون شهیر داموکلس همواره بالای سرش آویزان است .

زندگی زن ایرانی ، هرجنبه آن که مورد مطالعه قرار گیرد ، تابلوی گویائی از بی حقی او را نشان میدهد. در اینجا ما فقط به یک مورد آن یعنی " سهم زنان در نظام آموزشی کشور" اشاره میکنیم :

از مجموع جمعیت ایران ، یعنی ۳۲ ۰۲۷ ۴۱۱ نفر ، ۱۶ ۳۳۵ ۲۱۷ نفر مرد و ۱۵ ۶۹۲ ۱۹۴ نفر زن هستند. از این جمعیت ۶۲ درصد ــ ۲۰ ۰۴۶ ۰۰۰ نفر در گروه سنی کمتر از ۲۰ سال قرار دارند. جمعیت کمتر از ۶ سال ــ ۹ ۵۱۴ ۰۰۰ نفر و جمعیت در سن تحصیل (۶ــ۱۱ سال) ۸ میلیون و ۱۵۴ هزار نفر است. بر پایه این آمار که از آخرین بولتن اداره مرکزی آمار ایران (مهرماه ۱۳۵۴) استخراج شده است ، میتوان منظره حزن انگیز آموزش عمومی را مشاهده کرد.

از ۸ میلیون و ۱۵۴ هزار کودک و نوجوانی که به این حساب هم اکنون باید در کلاسهای اول تا پنجم ابتدائی ــ دوره اول آموزش عمومی باشند ، تنها ۳ ۶۲۸ ۰۰۰ نفر توانسته اند پا به مدرسه بگذارند . (مجله جوانان ، مهرماه ۱۳۵۴) .

به درستی این رقم نمیتوان اطمینان کرد ، چرا که در ایران آمارهای دولتی مانند تبلیغات دولتی بر پایه تقلب و بمنظور توجیه رژیم ساخته میشود. با اینحال در چهره همین آمار ، این حقیقت آشکار است که هم اکنون از مجموع پسران و دختران که در سن تحصیل ابتدائی قرار گرفته اند ، نیم بیشتری از آنان به مدرسه نمیروند. در این میان موقعیت آموزشی دختران حزن انگیز تر است .

نمودارهای وزارت آموزش و پرورش نشان میدهد که از این نیم کمتر از کودکان و نوجوانان کشور ، که دولت ادعا میکند امکان یافته اند در شرایط نابکسان آموزش ببینند ، ۹۰۷ ۰۰۰ نفر ، یعنی تنها ۲۵ درصد آنها را دختران تشکیل میدهند .

(کیهان ۲ مهرماه ۱۳۵۴)

درآموزش بعد از دبستان ما با منظرهٔ هولناکتری روبروهستیم. درسال تحصیلی ۱۳۵۲ــ ۱۳۵۳ ازمجموع ٤٦٥ ۸۷۱ دانش‌آموز مدارس راهنمائی کشور فقط کمتر از یک چهارم آنها ، یعنی ۲۱۲ ۲۰۲ نفر را دختران دانش‌آموز تشکیل میداده‌اند. در دورهٔ دبیرستان نیز از مجموع ۷٤۷ ۰۰۰ دانش‌آموز درسراسرکشور درحـــد و د ۱٦۱ ۰۰۰ نفرآنها دختر دانش‌آموز بوده‌اند. درسال تحصیلی ۱۳۵۲ــ۱۳۵۳ مجموع دختران دانشجوکمتراز ۱۸ درصد دانشجویان راتشکیل میداده‌اند ودرسال تحصیلی ۱۳۵۳ــ ۱۳۵٤ بزحمت به ۲۰ درصد دانشجویان رسیده‌اند.

موضوع بسیارمهمی که در بررسی میزان بهره گیری دختران جوان از آموزش وپرورش کشورهمواره به چشم میخورد ، افت فزایندهٔ تحصیلی آنها درمقایسه با افت تحصیلی پسران دانش‌آموزاست. نمودارهای وزارت آموزش و پرورش کشورنشان میدهدکه از هر ۱۰۰ دختری‌که درسال تحصیلی ۱۳٤۵ــ ۱۳٤٦ درکلاس اول دبستان نام نویسی کرده‌اند ، ۵۷ نفرآنها قبل از رسیدن به سال سوم و بیش از ۷۰ درصدآنها قبل از آنکه موفق شوند دورهٔ پنجساله ابتدائی راپایان دهند ، آموزش‌خود راترک کرده‌انـد. یادآورمیشودکه دراکثر روستاهای کشور ، روستاهائی‌که مدرسه دارند ، تنها کلاسهای اول و دوم (گاه یکجا) دایراست و درروستاهائی‌که دورهٔ کامل ابتدائی‌وجود دارد، بندرت میتوان دبیرستان یافت.

متاسفانه هیچ نوع آماری که افت تحصیلی دانش‌آموزان کشوررا درمراحل مختلف آموزش نشان دهد ، وجودندارد. تنها درآخرین کنفرانس آموزشی را مسر یکـــی از سخنرانان اشاره کردکه :

" از جمع دانش‌آمـــوزانی‌که هرسال به کلاس اول ابتدائی وارد میشوند تنها ۳۰ تا ٤۰ درصدآنها پنج کلاس ابتدائی راتمام میکنند. ازاین عده ۱۷ تا ۲۰ درصد به دبیرستان میروندکه باز بیش از نیمی ازآنها درنیمه راه تحصیل میمانند و از جمع دانشگاه پذیرفته شدگان فقـــط سی تا چهل درصدآموزش‌خود راپایان میدهند."

(آیندگان ۱۲ شهریور ۱۳۵٤)

پژوهشهای مقدماتی ادارهٔ مرکزی آمارایران نشان میدهدکه میزان افـــت تحصیلی دختران دانش آموز و دانشجو هرسال دوتاسه برابر پسران اســـت و در کلاسهای بالاتر مرتب فزونی می‌یابد.

در بررسیهائیکه اخیراپیرامون " اشتغال زنان شهری " صورت گرفته است، مـا

باشکل دیگری از بی‌حقی و عدم تساوی زنان در جامعهٔ کنونی ایران رو برو میشویم. یافته های ادارهٔ مرکزی آمارنشان میدهدکه از ۲۰ هزار دختر دانشجوکه گفته میشود درکنار ۱۱۵ هزار دانشجوی پسر (آمار دولتی) درس میخوانند، تنها پنج درصد آنها در رشته های مهندسی، کشاورزی و پزشکی آموزش می‌بینند.

اکثر دختران دانشجو در آموزشگاههای پرستاری، مهمانداری و خدمات پروازی، خیاطی، آمار (این رشته ها در ایران جزو آموزش عالی محسوب میشود)، هواشناسی، بهداشت، علوم تربیتی و علوم طبیعی تحصیل میکنند.

رژیم شاه باتبلیغ این نظرارتجاعی که زنان باید در رشته های ویژهٔ زنان تحصیل کنند و در رشته های ویژهٔ زنان به کار و فعالیت بپردازند، عملا راه آموزش، راه ترقی و پیشرفت آنان را بسته است.

نتایجی که از مجموع سیاست ارتجاعی هیئت حاکمهٔ ایران در برخورد آن با مسائل زنان بدست آمده اینست که هم اکنون از نزدیک به ۱۶ میلیون زن ایرانی، که نیمی از مردم کشور را تشکیل میدهند، در شهرها کمی بیش از ۲۶ درصد و در روستاها فقط ۲ درصد از آنان سوادخواندن و نوشتن دارند. اشرف پهلوی در سمینار بین المللی سوادآموزی در تخت جمشید اعتراف میکند که "باوجود این حقیقت تلخ هرسال بار بر تعداد زنان بیسواد افزوده میشود". میزان شرکت زنان در فعالیتهای اقتصادی کشور در برابر ۴۵ تا ۵۰ درصد فعالیت اقتصادی زنان در کشورهای سوسیالیستی، بزبان اشرف پهلوی ۱۴ درصد ومزبان فرح دیبا فقط ۱۲ درصد است که درهرحال از عاطل ماندن این نیروی پرتوان اجتماعی در نوسازی و پیشرفت کشورحکایت میکند.

زن ایرانی برای رهائی کامل خود هنوزراهی دراز درپیش دارد. درایران آنچه در بارهٔ آزادی زنان گفته میشود، خالی ازحقیقت است. عقب ماندگی های اقتصادی و اجتماعی، وجود قوانین ارتجاعی، وجود سنن و رسوم قرون وسطائی ریشه دار در جامعه ما که زن ایرانی را به برده، درخانواده و اجتماع تبدیل کرده است، تلاش همه جانبه تری را برای رهائی آنان، کوشش وسیعتری را برای کشاندن این نیرو به رشته های مختلف فعالیت های اجتماعی و سیاسی، مبارزهٔ جدی تری را برای ارتقاء سطح دانش و آگاهی آنان بعنوان یک وظیفهٔ حیاتی در برابرهمهٔ کسانیکه درراه ایران نوین، آزاد ومستقل پیکار میکنند، قرار میدهد.

مبارزه برای رهائی زنان ازآنجهت که با یک سلسله سنت های ریشه دار قرون وسطائی مواجه است، ازآنجهت که باید صدها سدّ خرافات و سوابق ذهنی را بشکند و درطرز تفکرجامعه نسبت به زنان تحول بنیادی ایجادکند، مبارزهٔ پیچیده دشواری

است. این مبارزه باید درد و جبهه ــ مبارزهٔ صنفی برای تأمین رهائی و ترقی زن ایرانی و مبارزه اجتماعی و طبقاتی برای سرنگون کردن رژیم ارتجاعی و ضدخلقی حاکم، برای نیل به استقلال کشور، برای دمکراسی و رفاه اجتماعی صورت گیرد.

توان گیری روز افزون جنبش مترقی زنان و دختران ایران پیروزی بی‌تردید آنرا بر ارتجاع و استبداد سلطنتی حاکم نوید میدهد.

برابری در آموزش خواست زنان و دختران ایران است!

www.iran-archive.com

"برابری در زمینهٔ قانون، هنوز به معنای برابری در زندگی نیست. ما باید بکوشیم تا زنان نه فقط در زمینهٔ قانون، بلکه در زندگی نیز از حقوق بسرا بر با مرد برخوردار شوند."

لنین

«سادگی نخستین زن ایران»

دستگاه تبلیغاتی رژیم پهلوی تلاش فراوان بکار میبرد که به مردم بقبولاند که فرح پهلوی «با اینکه "نخستین زن ایران" است» زندگی "ساده" ای دارد. این تلاش بویژه در مورد آنچیزی که مردم می بینند، یعنی در مورد پوشاک، بچشم میخورد. اما سادگی "نخستین زن ایران" از نظر پوشاک بهمان اندازه واقعیت دارد که سادگی ایشان از نظر اخلاقی!

فرح پهلوی لباسهای خود را به مشهورترین مد، تنسحه گرانترین خیاطی های جهان از جمله Ted Lapidus و Christian Dior و Jean Paton و Hermes در پاریس سفارش میدهد. "سادگی نخستین زن ایران" چنانست که این لباسهای گران قیمت را، که برای مردم ساده جنبهٔ افسانه ای دارد، بیش از یکبار نمیپوشد و چون "نخستین زن نیکوکار" هم هست، این لباسها را به خویشان و دوستان خود میبخشد! البته خویشان و دوستان و زنهای درباری، که همه از "سادگی نخستین زن ایران" پیروی میکنند، فقط به گرفتن هدایان "شهبانو" اکتفا نمیکنند، بلکه آنها هم بنوبهٔ خود مشتری خیاطی های "نخستین زن ایران" هستند.

برای اینکه "سادگی نخستین زن ایران" حداقل رنگی بخود بگیرد، "شهبانو" با لباسهای "ساده" خود جواهرات گوناگون بکار میبرد. علاقهٔ ایشان بویژه به برلیان است! البته نوع و رنگ جواهرات باید با نوع و رنگ لباس تناسب داشته باشد، تا "سادگی" تکمیل شود! جواهرات "شهبانو" از جمله به جواهرفروشی های معروف و البته گرانقیمت Van Cleef and Arpels و Harry Winotan و Tiffany در امریکا و فرانسه سفارش داده میشود و "شهبانو" این جواهرات را هم پس از یکی دو بار استفاده به خویشان و دوستان هدیه میکند. "سادگی" از این بالاتر ممکنست؟

میپرسید که این پولها از کجا می آید؟ فکر میکنید "نخستین زن ایران" با "سادگی" خود ــ و اینجا "سادگی اخلاقی" مطرح است ــ فکرشان به اینجا نمیرسد؟! میگوئید که با این پولها چه کارهائی که برای مردم محتاج نمیتوان کرد! در اینجا باید گفت که شما واقعاً "ساده" هستید!

زندگی کودکان قالیباف

طی چهل سال تغییری نکرده است

ای شده محو این قالی دلنشین
سن ما شش بوده بلکه کمتر از این
خون دل می‌چکد از سر انگشت ما
حال بافنده از تار و پودش ببین
شد خزان رشد ما خم شده پشت ما
لاهوتی

روزنامهٔ اطلاعات در سال ۱۳۰۹ درباره قالیبافان چنین مینویسد :
" ... در کاشان وضعیت بعضی کارخانجات قالیبافی بقدری رقت انگیز است که شخص طاقت دیدن این منظره را ندارد. اطفال خردسال ، دختران

www.iran-archive.com

معصوم، باقیافه های نحیف و رنجور پشت دستگاهها نشسته و باانگشتهای نازک و نحیف خود مشغول کارند وتنها انگشتان نازک و باریک این اطفال قادر است لای تار و پودهای ظریف و نازک قالی هائی که از زیردست آنها بیرون می آید، برود. این اطفال از سپیده صبح در این سردابها حاضر شده و تا تاریکی شب متصل یکجا نشسته کار میکنند. موقع ظهر هم با نان خالی یا مختصر غذائی سد جوع مینمایند و وقتی هوا تاریک شد مرخص میشوند. چه میگیرند؟ سه عباسی یا هفتصد دینار! چه کرده اند؟ یک قسمت از جان خود را امروز تسلیم نموده و بقیه را نیز بتدریج تقدیم خواهند کرد. تصور میکنید این اطفال به حد رشد و نمو میرسند؟ یا مرض سل به آنها مهلت میدهد که از جوانی خود لذت ببرند؟ محال است بتوانند از چنگال مهیب مرض تا آخر عمر خلاصی یابند!"

سمین روزنامهٔ اطلاعات در سال ۱۳۴۷ باز هم درباره قالیبافان چنین مینویسد:

"... این هنرمندان که میراث هنر گذشته را بنحو احسن حفظ کرده اند اینها که در نهایت ظرافت و زیبائی قالیهای اصفهان را عرضه میدارند و رنگ و طرحشان چشمها را خیره میکند، چه کسانی هستند؟ کارگرانی که بین آنها هم پیرمردان و پیرزنان هفتاد ساله وجود دارند و هم دختر بچه هائی که بیش از هفت سال ندارند. پیرزنانی که یک عمر در راه قالیبافی زحمت کشیده اند و اکنون با درجهٔ استادکاری در کارگاهها مشغول هستند، روزانه ده تومان حقوق بیشتر ندارند. در بین کارگران قالیباف اصفهان بیشتر کودکان دختر و پسر هستند که با سن و سال کم پنجه های ظریف خود را در دام تار و پود و نخ و کرک اسیر کرده اند و با مزدهای ناچیز اثری گرانبها بوجود می آورند. این کارگران خرد سال اکثر از سن شش سالگی به کار قالیبافی کشانده میشوند. اولین کاری که به آنها رجوع میشود "خفت زنی" است و کم کم به کار بافتن میپردازند. استادکاران بیشتر زن هستند. روی هر دستگاه قالی بین دو تا هشت بافنده کار میکنند و بافت یک قالی از سه ماه تا چهار سال طول میکشد. مثلا یک جفت قالی چهار در سه مرغوب را که از نظر بافت و ظرافت در درجهٔ اول قرار دارد، هشت نفر کارگر که دو نفرشان حتما باید "نقشه زن" باشند با ۹ ساعت کار روزانه در مدت سه سال به اتمام میرسانند."

ما واقعیت زندگی قالیبافان را بخصوص از روزنامهٔ اطلاعات نقل قول کردیم تا روشن شود که حتی "اطلاعات" معلوم الحال هم، بدون اینکه بخواهد، نشان داده است

که طی نزدیک به چهل سال ، چهل سالی که در سلطنت دودمان پهلوی گذشته ، زندگی قالیبافان تغییر اساسی نکرده ، است ، با اینکه اطلاعات سال ۱۳۴۷ ، تمام نکبت این زندگی را فاش نکرده است .

مثلا میتوان تصور کرد که : اگر یک پسرزن هفتاد ساله ، که قاعدتا از شش سالگی قالیبافی کرده ، و اکنون استاد کار است و روزی ۹ ساعت کار میکند ، مزد روزانه اش ۱۰ تومان است ، یک دختر شش ساله چقدر مزد میگیرد ؟

میتوان تصور کرد که : سه عباسی ، هفتصد دیناری که کودکان قالیباف در چهل سال پیش میگرفتند ، ارزشی بمراتب بیشتر از مزد کنونی کودکان قالیباف دارد .

میتوان تصور کرد که : کودکان قالیباف هنوز هم در کارگاههائی کار میکنند که سلامتی آنها را در جوانی از بین میبرد و آنها را با مرگ زودرس روبرو میسازد .

و میتوان نتیجه گرفت که : صاحبان زر و زور ، و در رأس آنها خاندان پهلوی ، از جمله به بهای جان این کودکان است که " زندگی شاهانه " دارند .

بیهوده نگفته اند که : قالیهای ایرانی از خون کودکان است که چنین گلگون اند .

www.iran-archive.com

" در جامعهٔ سوسیالیستی زن آزاد است و کودکان این آزادی را محدود نمی کنند ، بلکه شادی زندگی او را افزون میسازند . "

اوگوست بیبل

شعر از : محمدتقی بهار (ملک الشعراء)

دختر بینوا

دختری خرد بدیدم به گدائی مشغول
کرده در جامهٔ صد پاره ، نهان پیکر خویش
بود مکشوف به تاراجگهِ دُزدِ نگاه
گرچه در ژنده ، نهان ساخته بد گوهر خویش
ورچه ، زاهل دل و دین ، رحم طبع داشت ، ولی
بود خصم دل و دین از نگه کافر خویش
حبه ئی سیم بدو دادم ، بگذشتم و سوخت
برق چشم ترِ او خرمنم ، از آذر خویش
شامگاهان ، به یکی بیشه شدم ، بر لب رود
ناگهان دیدمش آنجا ، به سرِ معبرِ خویش
بالبی خنده ، زنان میشد و میخواند سرود
به خلاف لب خشکیده ، و چشم ترِ خویش
گفتم : « ای شوخ ! نبودی تو ، که یک ساعت پیش
سوختی خرمن اهل نظر از منظر خویش ؟
ای ترشرو ! چه شد آن گریهٔ تلخت ، که چنین
خنده را کانِ نمک ساختی از شکّر خویش »
گفت : « دارم پدری عاجز و مادی بیمار
که نیارند بپاخاستن از بستر خویش

هست این خنده ام از پیر دل خود ، لیکن
گریه ام بود برای پدر و مادر خویش .

www.iran-archive.com

خاطره ای از
کنگره بین المللی زنان

از ۲۰ تا ۲۴ اکتبر ۱۹۷۵ بمناسبت سال زن، کنگره بین المللی زنان در برلن، پایتخت جمهوری دمکراتیک آلمان، تشکیل بود. یک هیئت نمایندگی از زنان ترقیخواه ایران نیز در این کنگره شرکت داشت. یکی از اعضاء هیئت نمایندگی زنان ایران خاطره ای از کنگره بین المللی زنان را برای "آرمان" ارسال داشته است.

به نظرمن چنین آمدکه این دوهزارنفر، چه نماینده و چه مهمان، که در این کنگره شرکت نمودند، نمیتوانستند تصورنمایندکه آگاهی وسطح دانش سیاسی زنان تا این اندازه بالاست. به راستی میتوان گفت که برخورد آنها به همه مسائلی که مورد بحث قرار گرفت، مسائلی که همه با سیاست امروزی دنیا و نبردی که میان امپریالیسم و نیروهای دمکراتیک و ترقیخواه جهان در گیراست، آمیخته و یافته شده است، بر پایه آگاهی از وضع روز دنیا قرارداشت. کمتر پیش آمدکه زنی موضوعی را درچهارچوب تنگ "طرفداری از زن بالمطلق" (feminisme) مطرح سازد. تقریبا برهمه نمایندگان روشن بودکه آزادی واقعی زن و برابری او با مرد از لحاظ قانون و اجرای آن، با وضع سیاسی کشورها ارتباط مستقیم دارد. حتی آنهائی که از سیاستهای ارتجاعی کشورهایشان پیروی میکردند، ناگزیر بودندکه حق قانونی زن را در سطحی بالاتر از آنچه که به راستی در کشورهایشان هست بدانند.

این خود یکی از مفیدترین نتایج این کنگره بودکه زنها به نیروی فکری و آگاهی سیاسی خودشان در سطح جهانی متوجه شدند و با امید بسیار زیادتر به پیروزی مبارزه زن برای آزادی، برابری و حفظ صلح از یکدیگر جدا شدند و به همین دلیل هم همه با شور

www.iran-archive.com

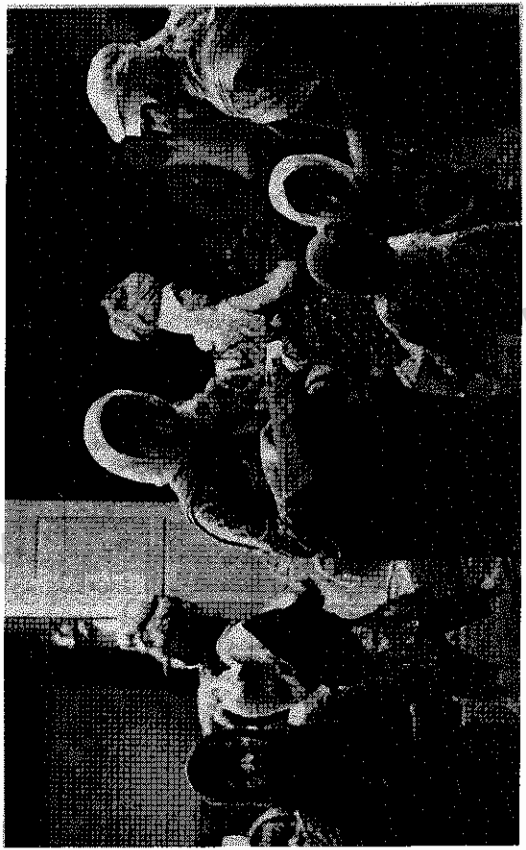

و هیجان پذیرفتند که این کار آغاز شده، در سالن زن را پایان یافته ندانند و آنرا در همه جا دنبال نمایند تا به راستی همهٔ زنان سراسر گیتی به هدفهای عالی خود برسند.

در جریان کنگره هرکس، در هر جا که بود، میتوانست پیش‌آمدهای گوناگون را مورد توجه قرار دهد و برای خود ذخیره‌ای از تجربه، همراه بردارد. در کمیسیونها، هیئت نمایندگی فلسطین مرا بیش از هیئتهای دیگر به خود مشغول داشته بود. نمیدانم روی‌هم چند نفر بودند، زیرا در کمیسیونهای مختلف شرکت میکردند، اما آن عده که من دیدم، زنهائی بودند تقریباً همه با ریك و بلند، با روهای زیبا؛ نمیگویم قشنگ و نرم، میگویم زیبا، زیرا در قیافهٔ آنها خنده نبود، قیافه‌ها سخت و گرفته بود. همه دستمال‌های چهارخانهٔ سفید و سیاه فلسطینی را بردوش داشتند. این زنها شاید همه شان خارج از میهن پا به عرصهٔ وجود گذاشته بودند و مزهٔ دربدری و بی‌خانمانی را چشیده بودند. رنج بی‌حقی و ستمکشی یك قوم بر روی دوش آنها سنگینی میکرد. بسیار خوب سخن میگفتند. گفتارشان دربارهٔ شرایط زندگی طاقت فرسای مردم فلسطین بود، اما ندبه و ناله نداشت، التماس و زاری نمیکردند، با اراده، و آگاه حق خود را میخواستند و جان بر کف دست آماده، دفاع از آن بودند. هرگاه نماینده‌ای از فلسطین، با اندام باریك، موهای مشکی و چشمان درشت سیاه، پشت تریبون میرفت، همه با علاقه به گفتار او گوش میدادند، زبان عربی از دهان آنها با غرش بیرون می‌آمد.

آرزو میکردم که به آنها نزدیك بشوم، بگذریم از اینکه زبان مشترکی نداشتیم، اما احساس میکردم که آنها نسبت به من، یك زن ایرانی، خوشبین نیستند. و این موجب حیرت من بود، چون دلیلی برای آن نمی یافتم.

در آخرین روز کنگره، که دیگر کمیسیونها کار خود شان را پایان داده بودند و از نو همه نمایندگان در جایگاه بزرگ با هم نشستند، ناگهان توجه کردم که صف صندلی های پشت سر ما زنهای فلسطینی اشغال کرده‌اند. همهٔ آنها با ریك و بلند، پیراهن های سیاه، تا مچ پا بسرتن و دستمال های چهارخانهٔ سفید و سیاه به دور گردن، نشسته بودند. به نظرم آمد که زنجیری هستند تا گسستنی. نگاه آنها روی من لغزید و گذشت.

پس از خواندن قطعنامه ها، در ساعت آخر رئیس جلسه اعلام داشت که دانش‌آموزان پیشاهنگ برای سلام به کنگره می‌آیند، که از پشت سر ما با شیپور و طبل، کودکان و نوجوانان به داخل جایگاه بزرگ ریختند. همه شاداب و خرم، همه بهره مند از زندگی، همه با امید و دلخوش، و همه دستمالهای سرخ پیشاهنگی به دور گردن، صدا

شیپور و طبل فضارا پرکرده. دردست همهٔ آنها گل و بیرق و صفحه های نقاشی از کار خودشان بوده. جایگاه در یک آن مبدل به گلستانی بزرگ و رنگارنگ شده. صدها کودک باآمدن و بودن خودبهترین هدیه را در روز آخر کنگره برای زنها آورده بودند. هلهله و ندای زندگی از همه سو بلند بود.

باشور و هیجان آنها رانگاه میکردم. این موج رنگین و پرازندگی دل مراهم خوش کرد و هم به درد آورد. از بودن آنها خوش بودم و از فکر بی حقی و زندگی سراسر مشقت اکثریت کودکان ایران رنج میبردم. به پشت سرم نگاه کردم. دیدم زنی از گروه فلسطینی ها ازدیدن کودکان تکانی خورد و ناگهان اشک صورت زیبایش راپوشاند. او مادری بود که از قربانی شدن کودکان فلسطین درد میکشید. او زنی بود که هر روز بسه چشم میدید که چگونه کودکان فلسطینی به دست دستگاه حاکمهٔ فاشیستی اسرائیل با بمب و آتش تکه تکه میشوند و زندگی تاچه اندازه برای این کودکان در سرگردانی و دربدری دشوار شده است. او ازدیدن اینهمه شور و غوغای زندگی به گریه درآمد، زیرا غوغای بمب و غرش هوا پیما و تانک، زندگی کودکان آنها را از بین میبرد.

بی اختیار یک قدم خودم رابه او رساندم و اورا درآغوش گرفتم. شانه های سخت او، که گوئی از سنگ تراشیده شده بودند، درمیان بازوان من بود. سربلندگرفتهٔ او باروی پوشیده از اشکش، چسبیده به سرمن، هردوگریه میکردیم، اما بساز نزدیکی رااحساس ننمودم.

کودکان ازهرسو به یکباره به میان صفها ریختند و هریک گل و پرچمی راکه دردست داشتند، به نمایندگان تقدیم میکردند. بر پاخاستم و به کودکانی که به دورم جمع شده بودند گفتم: بروید عزیزان من، بروید وهدایای خود رابه مادران فلسطینی بدهید، شاید شمابتوانید به آنهاکمی آرامش ببخشید. چشمان روشن و بهت زدهٔ آنها به روی مازنان گریان دوخته شده بود. من هم بنوبهٔ خودفکرمیکردم چه میتوان کرد تااینها آرام بگیرند، چه درمانی برای زخمهای مهیب اینها میتوان به دست آورد؟

باز آنها راتماشاکردم، دیدم همهٔ این زنها، حتی آن زنی که درمبارزات مسلحانه شرکت داشته و درسراسرجهان شناخته شده است، بالباسهای سیاه، صورتهای سخت، دندانهای بهم فشرده، و چشمان اشکبار پهلوی یکدیگرنشسته اند. اشک و ایستادگی، درد وسختی، نیرومندی و مادری در وجوداین زنان جوان مجسم بود. برایم روشن بود که این آب سوزانی که از چشمان آنها به روی گونه هایشان میغلتد، آنها راآبدیده ترمیکند. اشکهای شگفت انگیزی بودند که بهیچوجه چیزی از سستی و تسلیم نمیگفتند.

چه میتوان کرد ؟ و من چه میتوانستم بکنم ؟ چه ناچیز و ناتوان بودم ، اما به یکباره یادم آمد ، چراناتوان ؟ این جمع دوهزارنفری که نمایندهٔ میلیونها نفراست از آنها پشتیبانی نموده ، آنها را محترم داشته و دردآنها راعمیقا درک کرده است. چرا تنها ؟ اردوگاه سوسیالیسم و همهٔ نیروهای دمکراتیک جهان همراه باآنهاست و دست آنها راگرفته است. بزرگترین قدرت انسانی و دولتی گیتی ، اتحاد جماهیرشوروی ، دفاع از حق مردم فلسطین راوظیفهٔ خود شناخته است . این زنهاتکیه بردنیائی دارند ، و اگردردآنهابیکران و رنجشان خارج از اندازه و سنگین است، راه مبارزه برایشان باز است و دراین راه ازهرنوع همبستگی مردم باشرف و انسانهای بزرگوار برخوردارهستند ؛ و آزادیخواهان ایرانی هم ، چه زن و چه مرد ، بی چون و چرا از حق آنها دفاع کرده اند و این کاررا وظیفهٔ خود میدانند .

روز دیگر، در یکی از مهمانخانه ها ، آن زن فلسطینی رادیدم ، که نه نامش را میدانستم و نه از زندگیش خبرداشتم. این بار او بودکه رو به من آمد ومرادرآغوش خود گرفت. از توضیحاتی که او باهیجان میداد ، معلوم شدکه علت خودداری زنان فلسطینی این بود ، که مرا عضو هیئت نمایندگی دولت ایران تصور میکرده اند (چون قرار بود یک هیئت نمایندگی از جانب به اصطلاح سازمان زنان ایران به کنگره بیاید ، ولی حضرات ظاهرافهمیدند که جای نمایندگان شاه واشرف دراین کنگره نیست و نیامدند) و بعدا دانستند که هیئت نمایندگی ایران از جانب زنان ترقیخواه ایران درکنگره شرکت داشته است .

صداقت او ، گرمی دل او، نرمی احساسات او درجان و دل من دوید . چه نزدیک بودیم و چه زیبا بود این لحظه !

نمونه ای از فداکاری زنان در آغاز مشروطیت

در آغاز مشروطیت، دولت ایران میخواست برای بنیانگذاری بانک ملی از دولت انگلستان و دولت روسیه، تزاری وام بگیرد، و این در زمانی بود که دولت ایران ۲۰ کرور تومان هم به این دولتها مقروض بود. وام گرفتن مجدد معنی اش این بود که ایران بیش از پیش در چنگال خارجیها اسیر بماند.

روزی سید جمال الدین، هنگام صحبت در مسجد، از وام گرفتن سخن میگفت که زنی برپا خاست و گفت:

" دولت ایران چرا از خارجیها قرض میکند؟ مگر ما مرده ایم؟ من یک زن رختشو هستم و بسهم خود یک تومان میدهم. دیگر زنها هم حاضرند."

باید یادآور شد که یک تومان آن زمان دهها بار بیش از حالا ارزش داشت.

روز بعد هنگامیکه حاج مخبرالسلطنه جلو خانه اش از کالسکه پیاده شد، زنی جلو دوید و همه را بی باک کنار زد و گردن بندش را به روی حاج مخبرالسلطنه پرتاب کرد و گفت:

" زنها حاضرند، مثل من، هرچه دارند از جواهر و زینت، حتی اثاثیه خانه هایشان را بدهند تا دولت از خارجی وام نگیرد."

این دو تظاهر تاثیر زیادی در مردم کرد و مورد پشتیبانی آنها قرار گرفت. نمایندگان مخالف وام هم نتوانستند با پشتیبانی مردم برایستادگی خود بیفزایند و متقابلا مورد پشتیبانی مردم قرار گیرند. این نمایندگان در محله هائی که سکونت داشتند، بویژه مورد احترام زنان بودند.

علاوه براین زنان زیادی نامه هانوشتند و کمک خود را عرضه داشتند. بدینطریق پیشنهاد وام گرفتن از خود مردم مطرح و بکار بسته شد. اکثریت مردم برای ایجاد بانک ملی سهامی از ۵ تومان تا ۵۰ هزار تومان خریدند.

www.iran-archive.com

نقش زنان انقلابی در کار مخفی

خوانندگان گرامی آرمان در شماره ۷ با یک داستان واقعی از چگونگی فرار خسرو روزبه از زندان، که در آن یک زن جوان نقش اصلی را داشت، آشنا شدند. نوشته زیر داستان واقعی دیگری از فرار یک افسر زندانی است، که در آن همان زن جوان نقش مهمی داشت. لازم بتذکر است که این واقعه از نظر زمانی قبل از داستان نخستین روی داده است. ما بار دیگر از مؤلف داستان صمیمانه سپاسگزاریم.

آرمان

یک روز پائیزی بود. از شب پیش باران می‌آمد. آنهم چه بارانی. گوئی دریا را پشت و روکرده بودند. زن جوان زود‌تر از هر روز از خواب بیدار شده، شاید هم از صدای شدید رعد باران. با خود فکر میکرد: اگر باران همچنان ادامه یابد، تکلیفش چیست؟ آن روز میبایستی شیک بپوشد، حتی باید تظاهر به جلفی بکند، بخصوص کفشهای ورنی با خیابانهای تروتیلی جورب رنگی آمد. سپس خود را با این فکر تسکین داد: شاید تا ساعت ده باران ساکت شود. از جا برخاست. مادرش هنوز خواب بود. نمیخواست او را ناراحت کند. پا ورچین به آشپزخانه رفت و خواست سماور را آتش بیاندازد، اما هنوز خیلی زود بود. ناچار برای وقت گذرانی میخواست کاری بکند، ولی نمیدانست چه کار. در آشپزخانه روی چهارپایه نشست و نقشه کار امروز را یکبار دیگر در ذهن خود آورد. فقط این باران!

خدمتکار خانه بیدار شده بود و آمد به آشپزخانه، با حالت تعجب پرسید:

ــ خانم! باکیتونه؟

ــ نه، فقط این باران بدمسب!

خدمتکار سماور را آتش انداخت و رفت برای خرید. زن جوان به اطاق برگشت. زمانی واله میان اطاق ایستاده، نمیدانست چه کار بکند. مادرش بیدار شده بود، با تعجب پرسید:

ــ چرا به این زودی؟

ــ باران نگذاشت بخوابم. بعلاوه یواش یواش باید برای رفتن حاضر شوم.

روزقبل با مادرش صحبت کرده بود که فردا را در خانه نخواهد بود. مادرش میدانست که دخترش رازی را از او پنهان میکند، اما به این کار عادت داشت و زیاد پرس‌وجو نمیکرد. دخترش را میشناخت و اخلاقش دستش بود. چند بار در این طور موارد آب پاکی روی دست مادر ریخته بود. مادر فقط کاری که میکرد این بود که موقع رفتن دخترش چادر گل میخواند و به او فوت میکرد.

خدمتکار از خرید برگشت و با شادی گفت:

ـ باد سرکرده، جلدی بارون بند میاد!

این حرف بنظر زن جوان بی‌اساس آمد. پیش خود فکر کرد: از کجا که بادابرها را متراکم‌تر نکند؟ با وجود این ته دلش خوشحالی غنج زد. زن جوان در اطاق سرگردان راه میرفت بی‌آنکه بداند چه میکند اسباب اطاق را بگذار و وردار میکرد. مدتی می‌ایستاد و دوباره همان کارهای بیهوده را از سر میگرفت.

صبحانه حاضر شده بود. زن جوان حواسش جای دیگر بود و بدون اینکه مزه صبحانه را بفهمد آنرا خورد. برای اینکه از بلاتکلیفی بیرون آید بساط صبحانه را خود ش جمع کرد و به آشپزخانه برد.

راستی راستی باد شدید شده بود. زن جوان پیش خود گفت: اینهم بالای همه چیز دیگر! باز با چتر ممکن بود خود را از شر باران نجات داده، اما با باد چه میتوان کرد که موها را پریشان میکند و آدم را به صورت جنگلی‌ها درمی‌آورد؟ عجب بدشانسی! غرغر میکرد. نگاهی به ساعت انداخت: هشت ونیم. او بیایست ساعت ۱۰ از خانه راه بیفتد ولی نمیتوانست تصمیم بگیرد: چه لباسی باید بپوشد، چه کفشی، با روسری، بدون روسری، با چتر، بدون چتر، یا با هرد و، بالاخره چه جوری؟

خدمتکار داخل اطاق شد تا بقایای میز صبحانه را جمع وجور کند. در ضمن چراغ را خاموش کرد. در حقیقت هوا روشن ترشده بود، صدای باران هم دیگر آنقدر ها شدید نبود. مثل اینکه باد کار خود را میکرد. خداکند!

×××××××

طبق قرار، زن جوان ساعت ده ونیم وارد حیاط زندان ژیان شد. بعد از چند دقیقه یک اتومبیل کالسکه ای مدل ۳۲ قبل از جنگ بوقی تیز و کشیده زد و با پت پت یکنواخت وکسل کننده از پیچ خیابان وزارت جنگ گذشت و به سنگینی داخل محوطه حیاط پیچید و باصدای خشنی ترمز کرد و وسط حیاط ایستاد.

باران بند آمده بود. پس حرف خدمتکار خانه درست بود. خوب، گاهی مردم ساده تجربه بیشتری درباره هوا دارند و تغییرات آنرا دست‌تر پیش‌بینی میکنند. آسمان اخمهایش را واکرده بود. ابرها پراکنده شدند. خورشید روی نشان داد. آفتاب پائیزی در حیاط زندان یله شد. باد خورشید را از بلای تنها درخت وسط

حیاط زندان میلرزاند و از نور و سایه نقشهائی میساخت. همه جا تر و تازه و آب و جارو کرده بود. گوئی طبیعت هم آمادگی خود را برای کمک به نجات یک انسان مترقی از زندان اعلام میکرد.

چقدر زن جوان خوشحال بود که پزش خراب نشده و توانسته بود مناسب با وظیفه اش لباس بپوشد.

رفیق راننده تنها بود. صورت موشی و کله کوچکی داشت. چشمانش ریز و نافذ و شبیه چشمان مرغان شکاری بود. قدش بلند و اندامش لاغر بود. لباس شیکی پوشیده بود، گویا که صاحب اتومبیل است. طفلک در مواقع عادی شاید اصلا وقت فکر کردن به این چیزها را نداشت. اما امروز روزی دیگر بود. در کارهای مخفی مهارت داشت و بیشتر مهارتش از خونسردیش سرچشمه میگرفت. همیشه وقتی کارگره میخورد، فکری به نظرش میرسید که جریان را از بن بست بیرون می آورد. از اتومبیل پیاده شده دور و برش را نگاه دقیقی انداخت، کسی را جستجو میکرد. در وهله اول او را ندیده شروع به قدم زدن کرد. نگاهش کند و کو میکرد، بالاخره منظورش را یافت و دلش آرام گرفت.

xxxxxxxx

حیاط زندان در زبان مستطیل بزرگی است که ضلع شرقی و شمالیش دو طبقه عمارت دارد. در طبقه بالا زندان و در طبقه زیر آشپزخانه و اطاق پاسداران و مستراح وغیره قرار گرفته است. دو ردیف پله مراجعین را به طبقه دوم هدایت میکند. مستراح عبارت از دالان درازی است که دو طرفش مستراحهای زیادی وجود دارد، زنانه و مردانه هم ندارد. مراجعین و زندانیان هر دو از این دالان دراز استفاده میکنند، منتها زندانیها را یک سر با زمراقب می آورد و در حیاط، جلو این دالان دراز می ایستد تا زندانی برگردد و او را با خود به زندان ببرد.

زن جوان، شیک و پیک از این دالان دراز بیرون آمد. نگاه رفیق راننده، استفهام آمیز، روی زن جوان ایستاد. شاید میخواست بداند که زن جوان چرا به این دالان دراز رفته است ــ روز قبل که یکبار برای شناسائی منطقه آمده بود و تمام گوشه و کنار این دالان دراز را با هم ورانداز کرده بودند؛ چه لازم بود او دوباره به این دالان دراز برود. چشمکی رد و بدل شد و رفیق راننده فهمید که هیچ چیز تازه ای نیست. قرار بود قبل از موقع با هم اظهار آشنائی نکنند. زن جوان برای اطمینان یکبار دیگر برای مطالعه دالان دراز به درون آن رفته بود.

درست رو بروی این دالان دراز، در سمت مغرب، انبار کارپردازی قرار داشت. بر سر پله های این انبار یک گروهبان مالی با سر و شیهای سفید خود چمبک زده بود. تعدادی دیگ و کماجدان بزرگ و کوچک ــ از آن دیگهائی که گاهی در انبار میزایند و گاهی سرزا میروند ــ جلو خود تلمبار کرده و آنها را گهگاه زیر و رو میکرد، داخل هم قرار

میداد، دوباره آنها را در می‌آورد وروی زمین قطار میکرد، دستی به پیشانی خود میکشید، فکرتازه ای بنظرش میرسید، دیگها را روی هم قرار میداد و باز این وضع را، شاید برای حمل آنها، مناسب نمیدید. زن جوان قبل از آمدن رفیق راننده، این گروهبان را زیرنظر گرفته بود، نکند که او مزاحم شود ؟

معلوم بود که گروهبان این دیگ وکماجدانها را دزدیده است و میخواهد هرطور شده آنها را فقط یکبار حمل کند. ششدانگ حواسش متوجه اینست که چگونه این دزدی را نجات دهد، مبادا کسی از اهل کار پردازی برسد و او را سئوال پیچ کند وسهم خود را بطلبد. اگر راستی اینطور باشد، هیچ خطری از این شخص متوجه جریان نخواهد بود. گروهبان، گرچه با چشمان زرد ودریده اش نگاه میکرد، اما چیزی نمیدید. چشمانش کلاپیسه وبیجان بودند، چون فکرش جای دیگر بود: پیش دیگها وکماجدانها. تارعنکبوت‌هائی، از نظر زن جوان احمقانه، ولی از نظر خودش کاملا زیرکانه برای بعدها میبافت که چگونه این دله دزدیها را تکرار وچگونه آنها را آب کند. زن تونخ گروهبان بود وگروهبان تونخ دیگها وکماجدانها.

ساعت ۵ر۱۱ شده بود وفقط ۱۵ دقیقه به وقت موعود باقی مانده بود. تمام کارها میبایستی درگیرودار ناهار دادن به زندانیان انجام شود، چون در اینموقع همه جا شلوغ پلوغ میشد. اگر تا پنج دقیقه دیگر گروهبان گورخود را گم نکند، باید برایش فکری کرد.

پنج دقیقه هم گذشت، ولی گروهبان همچنان برجای خود میخکوب شده بود، تو لب رفته بود وچشمش را به درجنوبی حیاط زندان دوخته بود. بنظر می‌آمد برای حمل دیگها منتظر کسی است که از این در باید بیاید وآن کس او را قال گذاشته است.

زن جوان به دادش رسید، یواش یواش به گروهبان نزدیک شد وبدون مقدمه پرسید:

ــ این کماجدون چنده ؟ وکماجدانی را نشان داد. گوشهای گروهبان تیز شد. سرش را بلند کرد، وزن جوان یک جفت چشم زرد ودریده وبینی ای منقار مانند در قیافه‌ای رشتی دید. گروهبان سه گره ها را درهم کشید وگفت :

ــ اینا فروشی نیس !

ــ پس چیه ؟ پیشکشیه ؟

ــ نه خیر، پیشکشی هم نیس ! ودندانهای درشت وزنگ زده اش از توی دهانی که تقریبا لب نداشت، بیرون افتاد.

زن جوان لحن جدی به خود گرفت وگفت :

ــ یک کسی دیروز همینجا یک دیگ ازت خریده، آنهم چه دیگی، بزرگ وقابلمه‌ای ! و به دست خود مثل قالب دیگ یک حرکت استوانه‌ای داد. سپس دنباله حرف را گرفت و گفت :

ــ ببین سرکار، من ماشین دارم وهمین الآنه قیمت این دیگ واین کماجدو نو

جرنگی بهت میدم وورمیدارم میبرم ، وآنها را با دست نشان داد. حاضری معامله کنی ؟ درچهره گروهبان تردید نمایان شد. ولی تردید را با سرعت ازخود دور کرد ومصممانه وارد معامله شد .

ــ به کس دیگه قول داده ام ، والاکی بهتر ازشما ؟

زن جوان یکدستی زده ودودستی گرفته بود. معلوم شد این کارعادی وهر روزی گروهبان است.

ــ خب ، مهم نیس . پول ماکه سکّه عمرنداره . براا ونم بعدا یک فکری میکنی .

لحن خودمانی زن جوان ، گروهبان راهم تطمیع کرد وهم مطمئن .

ــ پنج تومن و سه تومن نیم میکنه ۸ تومن نیم !

ــ بیا این ده تومنو بگیر ، یه تومن به من پس بده . پنجهزارشم مال خودت !

گروهبان خیلی راضی معامله راقطع کرد. زن جوان خوشحال ازاینکه نگهبان راتو رو-دروا سی گیرداده ، اورابی ضررکرده ، گروازش گرفته ودیگراگرآنجاهم بنشیند وچیزی هم ببیند "شتردیدی ندیدی" است ، به طرف اتومبیل روان شد. گروهبان کمک کرد و دیگه وکماجدان رادراتومبیل پهلوی راننده جادادند. زن جوان به گروهبان گفت :

ــ دست مریزاد ، زحمت کشیدی !

رفیق راننده باچشمهایش میپرسید : این دیگه چه بساطی است. زن جوان با اشاره به اوفهماند که این کارلازم بوده است. گروهبان خداحافظی کرد و به راه خود رفت ، زن جوان هم به راه خود. هریک ازآنها راهی میسپرد : زن جوان شاهراه سبز وروشن مبارزه وگروهبان کوره راه سرد وکبود دله دزدی .

هنوزگروهبان چند قدمی دورنشده بود که رفیق راننده گفت :

ــ اُوُرْدَنِش !

زن جوان نگاهش رابه طرف شرق حیاط انداخت ورفیق زندانی رادید : جوانی متوسط القامه ، باصورت تکیده وخنده مرده مصنوعی برلب و یک پای لنگ . رفیق زندانی رفیق راننده را میشناخت ، نگاهش که به رفیق راننده افتاد صورتش سرخ شد و بلا فاصله رنگ باخت. زن جوان به چابکی جلوتر از رفیق زندانی وارد دالان شده جَلْدْ از توی کیفش چیزهائی درآورد وداخل یکی ازمستراحها شده آن چیزها رادرمستراح گذاشت و بلا فاصله خارج شد. رفیق زندانی میدانست کهباید به همان مستراحی برود که زن جوان به اونشان داده است.

زن جوان ورفیق راننده دردوطرف اتومبیل ایستاده بودند. سربازنگهبانی که دنبال رفیق زندانی آمده بود ، دراز ودیلاق بود وچشمان آب چلقوداشت. برصورتش رنگی نبود. بااینکه ایستاده بود ، کزکرده بود. بتدریج اندامش فرومی نشست ، مثل اینکه همانطورایستاده میخواست بخوابد.

www.iran-archive.com

بعد از مدتی ناگهان یک شبح با یک کپه موی سیاه و درهم پیچیده بر سر یک چادر نماز خال‌خالی و پاهائی با جورابهای کلفت زنانه پائین افتاده و سربائی‌های مردانه بیقواره بر ته چادر نماز، از دالان درازی درآمد.

ــ وای خدای من، دیگر تمام شد، حتماً لو رفتیم!

دهان زن جوان خشک و گلویش تلخ شده بود، اشیاء را تا رو لرزان میدید. رفیق راننده با این جملات او را بخود آورد:

ــ من میروم جلو نگهبان، تو هم برو جلو او! و با یک جست پرید جلو نگهبان و با خونسردی تمام او را سئوال پیچ کرد: سئوالهای بیسر و ته. زن جوان هم بقاصله یکی دو ثانیه پرید جلو این شبح چادری که معلوم نبود زن است یا مرد، پیراست یا جوان، شل است یا سالم، و با صدای بلند گفت:

ــ خدا مرگم بده، چرا منو صدا نکردین کمکتون بکنم، و زیر بغل شبح را گرفت و او را وارد قسمت عقب اتوبیل کرد. چادر که موقع نشستن بیشتر به عقب کشیده شده بود و زیر نشیمن شبح گیر کرده بود، یکی از سرفی افتاده سبیلهایش هم نمایان شد! زن جوان چادر را از زیر شبح بیرون کشید و به سرفی انداخت و به او یاد داد که چگونه رو بگیرد و فقط یک چشمش را بیرون بگذارد. سپس با خودش شروع به غرغر کردن کرد:

ــ مگر چادر سر کردن کار آسانی است. بیچاره زنهای ایران که گرفتار این کفن سیاه هستند. حالا باز خوب است که میشود با چادر رخال خالی راتوبیل نشست و از این کهنه کفن هم برای کار انقلابی استفاده کرد. بعد نگاهی به سربائی‌های مردانه رفیق زندانی انداخت و پرسید:

ــ اینها چیست؟ مگر کفش زنانه برای شما نیاورده بودم؟

رفیق زندانی که دیگر یاد گرفته بود چگونه رو بگیرد، گفت:

ــ چرا، اما من عجله کردم و نتوانستم از آنها استفاده کنم، چون هیجان زیادی داشتم.

رفیق راننده برگشت و پشت فرمان نشست و اتوبیل براه افتاد. برای بیرون رفتن فقط لازم بود به طرف چپ بپیچد و بعد از دیزرگ زندان بیرون برود. هنوز تزدیک در بزرگ زندان نرسیده بودند که کسی پرید روی رکاب اتوبیل. چشم زن جوان به یک استوار ارتشی افتاد، بند دلش پاره شد، به خودش گفت: با وجود تمام اقدامات ایمنی باز هم گیر افتادیم. رفیق راننده ترمز کرد و اتوبیل ایستاد. به استوار گفت:

ــ چی میخوای؟ برو پائین!

ــ نه، منم با هاس با شما ها بیام. سرش را داخل اتوبیل کرد و ادامه داد:

ــ منم رو شناختن ودرخطرم.

راننده با خونسردی گفت:

ـ مگه عقلت پاره سنگ ورمیداره ، ما همچی برنامه ای نداشتیم ، یالّا برو پائین !

ازحرف زدن رفیق راننده با استوار معلوم شد که استوار آشناست ، ولی بی انضباطی میکند . دل زن جوان آرام گرفت ونگاه کرد که مبادا دوباره کپه موی سیاه مجعد رفیق زندانی بیرون زده باشد .

رفیق راننده سرش را به طرف زن جوان ورفیق زندانی برگرداند وگفت :

ـ چکارش کنیم ؟ باید ببریمش ! نی نی چشمان رفیق راننده به دو دو افتاده بود ، دیگرخونسرد نبود . دهانش را به هرچه دشنام نیست گشود و به هرچه که هست . باعصبانیت استارت زد وهمانطورکه استوار بی انضباط روی رکاب ایستاده بود ، براه افتاد وگفت :

ـ خوب ، مسئولیت این بی انضباطی رو باید خودت پس بدی !

ازدر بزرگ زندان بیرون آمدند و به طرف چپ پیچیدند و بازهم به طرف چپ و سپس به طرف راست و ازچهارراه حسن آباد به طرف جنوب براه افتادند . راهی که رفیق راننده درآن اتومبیل میراند برای زن جوان آشنا بود : چهارراه حسن آباد به طرف جنوب ، دست راست داخل بازارچه آشیخ هادی ، دست چپ در یک کوچه فرعی و بالاخره خانه ای که زن جوان آنرا میشناخت .

xxxxxxxxx

وارد اطاق پنج دری بزرگ شدند . فخری خانم صاحب خانه ازدر دیگروارد شد : سلام وعلیک وماچ و بوسه . یک خانم دیگرهم آنجابود ، خانم یکی ازافسران ، که شوهرش را درجریان قیام افسران خراسان ازدست داده بود . چون درتهران کسی اورا نمیشناخت ، درنجات چندتن دیگرازافسران شرکت کرده بود . باهم آشنا شدند . بیچاره زن ، پشیمان ازاینکه چراطفلی راکه درشکم داشته ، شب قبل ازواقعه کورتاژ کرده ، اشک میریخت و میگفت : اگرلااقل یادگاری ازاو برایم میماند !

رفیق " شبح " ازجلد خود درآمد و بشوخی شکایت میکرد ازاینکه ، زن جوان موقعی که چادررا روی سرش میکشیده ، مقداری ازموهایش راکنده است !

xxxxxxxxx

دری که خانم صاحب خانه ازآن به درون آمده بود ، یکبار دیگر بازشد . این بار کله ای طاس باچشمان خندان آشنا وارد اطاق شد . دهان زن جوان بازماند . خنده تازه وارد اورا به خودآورد . سلام صمیمانه و باصدای بلندش دراطاق طنین انداز شد . خسرو روزبه ! زن جوان جلو رفت ، باهم دست دادند ، امااین کم بود ، یکدیگر را درآغوش کشیدند . زن جوان پرسید :

ـ آقای جعفری ، شماکجا واینجاکجا ؟

ـ خوب دیگه ، اینطوری !

نگاه زن جوان در موج اشک خوشحالی پیران شده بود. اشیاء را مانند عکسشان در آب میدید. غبار عالم از دلش شسته شده بود. تمام هیجانها را فراموش کرده بود و حالا هیجان تازه ای داشت. به همه چیز فکر میکرد جز اینکه خسرو را در خانه یکی از اقوامش، که حزبی هم نبود، بپیند. خسرو در واطاق گشت، مثل اینکه در میدان جنگ میگردد، و پشت یکی از صندلیها ایستاد. نگاهش کمتر جسم و بیشتر روح داشت. چشمش جوانتر از خودش بود. همانطور که پشت صندلی ایستاده بود گفت:

ــ ما دیگر رزندان افسری نداریم، الحمدلله همه را آزاد کردیم.

فرار افسران خراسان را از زندان او سازمان داده، و بدینطریق باعزم مردانه و ابتکارش، همه رشته های دشمنان را پنبه کرده بود.

وقتی چشمش به استوار بی انضباط افتاد، ابروانش درهم رفت و صورتش رنگ نیلی سیر به خود گرفت و گفت:

ــ با شما بعداً صحبت خواهم کرد.

××××××××××××

نهضت افسران خراسان شکست خورده بود. رفیق اسکندانی و عده ای دیگر کشته شده بودند و عده ای هم دستگیر. یکی از افسران را با پای تیرخورده اول به بیمارستان و سپس، بدون آنکه معالجه شده باشد، به زندان فرستاده بودند. سایرین چون سالم بودند توانسته بودند از طرق دیگر فرار کنند. این رفیق افسر، چون میلنگید و نشانی داشت، نمیتوانست از آن طریقی که دیگران فرار کرده بودند، دربرود. اورا میبایست از زندان بدر برد و این وظیفه به زن جوان و رفیق راننده واگذار شده بود. با وجود خطر زیاد، این وظیفه جذب به زیادی برای زن جوان داشت. پس از انجام موفقیت آمیز این وظیفه، خوشحالی و افتخار بی اندازه ای به زن جوان دست داد، که دیدار مجدد با رفیق خسرو روزبه این افتخار و خوشحالی را تکمیل کرد.

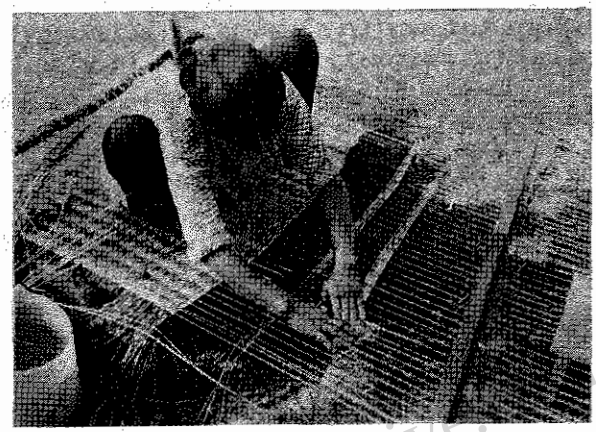

www.iran-archive.com

آرمان

نشریه دبیرخانه خارجی

سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران

آدرس پستی

Gustav Sobich
Friedenau 3
4270 Dorsten 3
West-Germany

شماره بانکی

G. Sobich
Kreissparkasse Recklinghausen
Fil. Dorsten-Holsterhausen
Girokonto 1656974

ARMAN

Review of the Foreign Bureau of the Organization of Democratic Youth and Students of Iran

Price: 0,50 DM or its equivalent in all other countries